

شیعیان و بکتاشیان

در قرن دهم / شانزدهم

حاوی اسناد مربوط به شیعیان و بکتاشیان محفوظ در خزینه اوراقِ ترکیه

نوشته احمد رفیق^۱

ترجمه و توضیح توفیق هـ سبحانی

این اسناد ارزشمند را احمد رفیق، مورخ ترک، شصت و یک سال قبل از آرشیو نخست‌وزیری ترکیه یافته و در استانبول چاپ کرده است. میکروفیلم این اثر ارزنده متعلق به دانشمند ارجمند آقای دکتر محمدامین ریاحی بود که سالها قبل از راه لطف به من بخشیده بودند. قرائت آنها به یاری پروژکتور زمان‌گیر و کُند پیش می‌رفت، پس از نوشتن، توضیح مختصری بر اعلام لازم می‌نمود که آن هم به سرعت انجام‌پذیر نبود، جملاتِ مغلط منشیان ناشی طولانی و فاقد فعل بود، گاهی مبتدا و خبر جمله به آسانی معلوم نمی‌شد. اما آنچه در این اثر موجز اهمیت داشت، محتوی آن و تکبیر و رعونت سلطانی بود که در سطر به سطر اسناد موج می‌زند. خدا می‌داند که به سائقه این سطور چند صد یا چند هزار تن، مظلومانه جان باخته‌اند.*

* از استاد ارجمند آقای دکتر محمدامین ریاحی با احترام تشکر می‌کنم.

[مقدمه]

انقلابات دینی در ترکیه به شکل بارزی در دو کانون تجلی کرده است: در روم ایلی^۳ با بکتاشیگری و بعدها در آناتولی با رافضه^۴. در قلمرو عثمانیان بکتاشیه پیوسته مورد تأیید واقع شده، چنانکه بابای^۵ آنان اعزاز و اکرام دیده است، ولی رافضیه به علت خصومت آل عثمان با ایرانیان هیچگاه میدانی برای خودنمایی و گسترش نیافته و این انقلاب همیشه با خون و آتش پوشانده شده است.

نخستین قیام دینی در دوره آل عثمان برای ازپا در آوردن حکومت در روم ایلی آغاز شد. این قیام را شخصیتی رهبری می کرد که خود را با علم و فضل شهره ساخته بود: شیخ بدرالدین سماوی...

شیخ بدرالدین در زمان سلطنت اورخان بیگ^۶ در سماونه زاده شد. سماونه قصبه‌یی بین زیغرای کهن^۷ و قیزانلق^۸ بود.

اسرائیل، پدر بدرالدین قاضی سیماونه بود و در سنین کودکی برای تحصیل علم تا سمرقند رفته بود. پسرش بدرالدین نیز چون پدر بار آمد. هنگامی که برای اتمام تحصیل عازم مصر بود، به قونیه رسید و در آنجا مدت چهار ماه از شخصی به نام فیض الله به کسب پاره‌یی علوم پرداخت. پس از وفات فیض الله به مصر رفت. در مصر همراه سیدشریف جرجانی نزد^۹ مبارکشاه^{۱۰} تلمذ کرد. در رکاب مبارکشاه از مصر به مکه رفت. در بازگشت به مصر از شیخ اکمل الدین^{۱۱} استفاده‌های شایان برد. سالها در مصر اقامت گزید و در آنجا به سیدحسین اخلاطی از مشایخ انتساب جست و تصوف را از وی فراگرفت، چنانکه بعد از وفات شیخ، مدت شش ماه به جای او نشست.^{۱۲}

بدرالدین از مصر به تبریز رفت. هدف او ارشاد مردم بود. در مجلس علمای تبریز که در حضور تیمور لنگ تشکیل شده بود، حکمیت کرد و فضل و کمال خود را به اثبات رسانید و سپس به آناتولی رفت. در آن زمان از برجسته‌ترین علمای عصر خویش به شمار می آمد. آثاری چون جامع الفصولین^{۱۳}، تسهیل^{۱۴}، واردات کبری^{۱۵}، و مسرة القلوب^{۱۶} به رشته تحریر درآورد. در ترکیه میان برادران نزاع حکفرما بود. بعد از جنگ آنقره^{۱۷} (۱۴۰۲م/ ۸۰۴هـ) دولت عثمانی را یکی از فرزندان ایلدرم بایزید^{۱۸} به نام موسی چلبی^{۱۹} اداره می کرد. موسی، شیخ بدرالدین را به سبب فضل و دانش او به عنوان قاضی عسکر خود برگزیده بود. پس از آنکه سلطان محمد چلبی^{۲۰}، موسی چلبی را مغلوب کرد و کشت، شیخ بدرالدین با هزار آقچه^{۲۱} ماهیانه به خدمت درازمیت^{۲۲} مأمور شد. «مولانای مشارالیه (بدرالدین) صاحب علوم ظاهر و باطن بود. کسانی که با فضیلت باهره جو یای شهرت بودند، گرد او جمع آمده

بودند و از وی استفاده علوم دینی و استیفای مسائل یقینی می کردند.^{۲۳} در میان آنان شیخ بدرالدین دومرید سخت کوش داشت؛ بوركلوچه مصطفی و طرلاق خو کمال. این دوه به تمام گفته‌های شیخ صمیمانه ایمان داشتند.

شیخ بدرالدین می گفت که: «به فرمان غیبی برای بخشیدن مالکیت جهان بر مریدانم ظهور و خروج خواهم کرد و ممالک عالم را به مریدانم خواهم داد و با تحقق قدرت علم و سر توحید، قوانین ملت و مذهب اهل تقلید را از بین خواهم برد و با وسعت مشرب خویش بعضی از محرّمات را حلال خواهم کرد». شیخ می خواست مریدان و پیروان خویش را گرد آورد و پس از تشکیل حکومتی، اراضی را میان آنان قسمت کند. علاوه بر آن، مصمّم بود که اختلافات دینی میان مسلمانان و مسیحیان را نیز از بین بردارد، در حالی که به موجب قوانین دولتی در آن روزگار میان مسلمان و غیرمسلمان عدم تساوی عمده‌یی وجود داشت. شیخ بدرالدین نبوت خود را اعلام کرده بود و برای ایجاد اتحاد میان مسیحیان و یهودیان ساکن ترکیه هیچ يك از پیامبران را قبول نداشت. به مریدانش می گفت که تنها «لااله الا الله» بگویند، «محمد رسول الله» (ص) را بر زبان نیاورند. از این رو مسیحیان بیش از ترکان گرداگرد شیخ را گرفته بودند.

در زمان سلطان سلیمان قانونی^{۲۴} که آتش انقلابات دینی با شدت هر چه تمامتر شعله‌ور بود، بالی افندی صوفیایی^{۲۵} در تقریری که درباره مسلک شیخ بدرالدین برای پادشاه داده است، چنین می نویسد:

«اهالی دوبروجه^{۲۶} و دلی ارومان^{۲۷}، بِأَجْمَعِهِمْ - لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ - دست انابت به درگاه شیخ مزبور آورده‌اند. امر او را اطاعت و امتثال می کنند و فرمان او را به جان و دل می پذیرند. هرگاه در یکجا گرد می آیند و صحبت می دارند، در مجالس آنان شراب و ارباب اخوان و احباب پیر و جوان و زنان و غلمان حاضر می شوند. شیخ گمراه خودپرست، باده سر می کشد و مست و قدح در دست به پند و اندرز می پردازد و سر می افرازد و می گوید: آن شراب بهشتی که می گویند، این شراب غم‌زدا و فرح بخشاست و کوثری که وصفش می کنند همین دنیاست که سفره حق است و جمیع نعمتهای الهی در اینجاست. امور آخرت بدان سان نیست که علمای رسمی فهم کرده‌اند، آنان از تمثیل و ضرب مثل غافلند. آنگاه یاهو درایی و هزالی و مهمل گویی و کفرسرای آغاز می کند و می گوید: ما معتقد نیستیم که این سقف مینا فانی خواهد شد و صاحب این ملک از ملک خویش به در خواهد رفت؛ بلکه همه چیز در انسان است، آنکه انسان را شناخت، حق را شناخت. آنگاه که شیخ اناالحق گوید، آن فرقه گمراه و آن مریدان ملحد جملگی اناالحق گویند و بر آن شیخ بی سداد سجده کنند و «پیر من و خدای من،

درویش درویشانه» گویند. شمعه‌ها را می‌کشند و درون ظلمات باده می‌ریزند و قدح می‌شکنند و دیوار شرع می‌افکنند و چون قوم یا جوج و مأجوج فتنه‌ها و فسادها برمی‌انگیزند و موجب ناپاکی و تباهی عقیده گروهی هواپرست ساده‌دل می‌گردند».

در قرن یازدهم هجری، شیخ محمود هدایی افندی^{۲۸} در تقریری که بر پادشاه نوشته، پس از به دست دادن اطلاعاتی دربارهٔ حادثه شیخ بدرالدین، می‌نویسد:

«[آنان] در دهاتی که «دوجالار»^{۲۹} خوانده می‌شوند، هیچگاه از قصد ارتکاب فساد عاری نیستند و با قزلباش^{۳۰} متحدند. از دیرباز میان آنان ارتباط و تبادل نظر وجود دارد. حتی سپاهیان که در آن حوالی هستند، آنگاه که قزلباشان جنگی در پیش داشته باشند، گویی به آنان فرمان جنگ داده‌اند. یکی دست از اقطاع^{۳۱} می‌شوید و دیگری شمشیر را به کناری می‌نهد و می‌رود و می‌گوید: برای اقطاع به روی انسان شمشیر نمی‌کشیم. در میان آنان از شریعت و سنت اصلا نشانی نیست. کشتن فردی از مسلمانان را چون کشتن کافر جهاد تلقی می‌کنند. منبع فساد و منشأ فتنه‌اند. طایفه‌ای انبوهند و شیاطینی به نام مشایخ در میان خود دارند که آنان نیز فاسدند. آن طایفه را «سیماونی» می‌گویند، زیرا که به مشایخ آنان نیز در آن دیار «سیمای» می‌گفته‌اند. علنی و آشکارا ارباب چهار یار را طعن می‌کنند. خلاصه طایفه ایشیق^{۳۲} و خبانت آنان به وصف در نیاید. پیوسته خروج و گسترش قزلباش را آرزوی می‌کنند. *أما الحمد لله* که کار بر عکس تمنای آنان شده است و هنوز تسلیم حق نشده‌اند و می‌گویند: پیروزی از آن سلطان است. این سخن رافضیان و ملحدان و زندیقان است. آنان در کمین فرصت‌اند».^{۳۳}

آرای شیخ بدرالدین که آثار خود را حتی چند قرن بعد هم نشان داد، در آن روزگار گروه بسیار زیادی از مسلمانان و غیر مسلمانان را به خود جذب کرد. پیروان او رفته رفته زیادتر شد. بورکلوچه مصطفی^{۳۴} که هم از اقربای شیخ بود و هم سمت پیشکاری^{۳۵} او را داشت^{۳۶}، نخستین بار عقاید شیخ را در ولایت آیدین^{۳۷} رواج داد و خود را خلیفه شیخ اعلام کرد و بیش از سه هزار مرید گرد خود فراهم آورد و ایالت آیدین را کاملاً مسخر ساخت.

دوقاس^{۳۸} مورخ بیزانسی می‌گوید که: «در آن روزگار در سرزمینی کوهستانی که در دهانهٔ خلیج ایونیون^{۳۹} واقع بود و در میان مردم ایستلاریون (قرابرون)^{۴۰} خوانده می‌شد، روستایی زاده‌ای ترک فرمایه پیدا شد. ایستلاریون در روبه‌روی جزیره هیوا^{۴۱} (ساقز) واقع است. این روستایی به وعظ و اندرز ترکان برخاست و به استثنای زنان، دیگر مایحتاج زندگی از قبیل ارزاق، پوشاک، چارپایان و زمین را اموال مشترک و عام به حساب آورد و توصیه کرد. می‌گفت که «همان گونه که املاک تو می‌تواند از آن من باشد، دارایی من نیز از آن تو خواهد

شد. پس از آنکه با گفتن چنین سخنانی روستاییان را شیفته خود کرد، به ایجاد دوستی میان مسیحیان پرداخت. حتی کوشید که مردم ژنورا نیز که در آن جزایر ساکن بودند به پیروان خود ملحق کند.

شیخ بدرالدین در ازمیت بود. از آنجا پیش آل اسفندیار^{۴۲} گریخت، زیرا که آنان نیز از دشمنان آل عثمان بودند. شیخ بدرالدین زمانی که قاضی عسکر موسی چلبی بود با میرچه والی افلاق^{۴۳} آشنا شده بود، لذا با کشتی به افلاق رفت و از میرچه احترام فراوان دید. از آنجا به دوبروجه سفر کرد، زیرا که می توانست در آن دیار بیشترین پیروان را دست و پا کند. زاویه صاری صالط^{۴۴} واقع در قالی آقرا^{۴۵}، با انبوهی از ایشیق های همفکر پُر بود. این بطوطه^{۴۶} که در زمان سلطنت اورخان بیگ این دیار را زیارت کرده است، می گوید: «بعد به شهر معروف باباسلطوق (= بابا صالط = صاری صالط) رسیدیم... می گویند این بابا از ارباب مکاشفه بوده است، ولی داستانهایی از او نقل می کنند که با آداب و موازین شرع منافات دارد...»^{۴۷}

سلطان محمد چلبی در آن ایام خود را برای فتح سلانیک^{۴۸} آماده می کرد. چون در کشور خود از این قیام دینی خبردار شد، پسر خود مرادبیگ^{۴۹} را که در آماسیه والی رومیّه صغری^{۵۰} بود به حضور خواست و او را همراه بایزید پاشا برای سرکوب بورکلوجه فرستاد. نبرد قرابرون با مغلوب شدن و سرانجام قتل بورکلوجه پایان یافت. در آن میان طرلاق خوکمال و مریدان وی با تقاره و تنبک در اطراف مغنیسا^{۵۱} سیاحت می کردند و می کوشیدند مردم را به مذهب خود فراخوانند. تمام مردم ایالت آیدین به آنان پیوسته بودند. این بار مرادبیگ همراه بایزید پاشا برای سرکوب و طرلاق کمال رفت. در نزدیکی مغنیسا همه را مغلوب کرد. طرلاق کمال دستگیر و اعدام شد.

شیخ بدرالدین در روم ایلی در حوالی سیلستره^{۵۲} اقامت داشت و هزاران تن ایشیق همراه وی بودند. مریدان صاری صالط که خصال پسندیده او را هنگامی که قاضی عسکر موسی چلبی بود، دیده بودند و کسانی که آیین وی را پذیرفته بودند، همه، در اطراف او گرد آمده بودند. چنانکه شیخ محمود هدایی افندی می گوید: «در دوبروجه جلالی ظهور کرده جمعیتی فراوان در راه فتنه و فساد بدان طایفه پیوسته بودند».^{۵۳}

شیخ بدرالدین از سیلستره کوچ کرد و در دلی اورمان به اعماق آغاچ دیزی^{۵۴} وارد شد و در آنجا اقامت گزید و به عده زیادی مقام صوباشی^{۵۵} و سنجاچ^{۵۶} اعطا کرد. گروهی کثیر از ترکان و تاجیکان اطراف او گرد آمدند... «چون دیدند که از کار او بوی خیری نمی آید»^{۵۷} اکثرشان پراکنده شدند.

سلطان محمد چلبی ماجرا را شنید. الوان بیگ، قهوجی باشی^{۵۸} را با دویست نفر به سرکوبی شیخ فرستاد. آنان شیخ بدرالدین را در زغرا^{۵۹} به حيله گرفتند و نزد سلطان محمد فرستادند. بدرالدین «به علم و فضل مشهور و نزد عموم مردم در حل مشکلات اجتهادی زیانزد بود». از این رو سلطان محمد مجازات شیخ بدرالدین را به علما واگذار کرد. از میان علما «از ملك عجم (یعنی از دیار قزلباشان = ایران) مولانا حیدری هروی^{۶۱} که تازه آمده و بر مسند تدریس و فتوی تکیه زده بود نیز دیده می شد. شیخ بدرالدین در واقع با این شخص می بایست به بحث بنشیند. قاضی مشارالیه در مخاصمه و مباحثه‌ای که پیش آمد، در هیچ نکته‌ای باز نایستاد و علمای حاضر را گرفتار مضایق بحث نساخت».^{۶۲}

سلطان محمد چلبی برای مصون ساختن سلطنت خویش دستور داد شیخ بدرالدین سماوی را در چار سوق سَرز^{۶۳} به دار آویختند (۸۲۴هـ/۱۴۲۱م) «مزارش را در همانجا ساختند»، اما عقاید بدرالدین در روح مردم قرن‌ها به حیات خود ادامه داد.



در ترکیه هنوز دو عنصر ذهنی که در خفا می جوشید، باقی بود؛ بکتاشیگری و تشیع. بکتاشیگری با قزلباشان هیچ نوعی علقه نداشت. ایشیق‌ها باز درگاه‌های خود را نورانی می کردند و شیعیان هم نمی توانستند خود را از نفوذ عجم (ایرانیان) رها سازند. تشیع سلاحی دینی بود که شاهان ایران برای از پا در انداختن آل عثمان در دست داشتند. ترکان در تکاپوی آن بودند که این سلاح را درهم شکنند، تشیع را در سرزمین ترکان تار و مار کنند و ایالات خاوری خود را از سلطه ایرانیان بیرون آورند. اما بکتاشیگری تحت سیطره آل عثمان به صورت يك اجاق^{۶۴} منظم نظامی درآمده بود. این اجاق، روم، صرب و کروات^{۶۵}، همه را بر سر يك سفره نشانده بود. کسی با قریه‌های شیخ الوان بیگ از فرزندان حاجی بکتاش ولی کاری نداشت: «الحاج فیض الله که از اعزّه کرام و از اولاد حاجی بکتاش ولی بود، به اعزاز و رفاه تمام در خانقاه خود در استانبول می زیست».^{۶۶} اما تشیع از نظر سلاطین سنی مذهب آل عثمان و مخصوصاً از دیده علمای رسمی خطری دینی و سیاسی به شمار می آمد.

بنابراین در ترکیه دو گروه بودند که حضرت علی (ع) را می پرستیدند: نخست بکتاشیانی که خود را از نژاد ترك می شمردند و زمینه ذهنی مساعد با خانقاه و اجاق آن داشتند و به فرهنگ و معارف ترك علاقه‌مند بودند، و دیگر گروه شیعیانی که در ایالات خاوری سکونت داشتند و تحت نفوذ دینی و سیاسی ایران بودند و در مواقع مقتضی از روی نادانی وارد کردن ایرانیان به سرزمین ترکان را کاری ثواب و پراجر می دانستند.

قیام شاه اسماعیل^{۶۷} گرایش به تشیع را به نحوی بارز آشکار کرد. اگرچه در این مورد نیز

آل عثمان مقصر بودند. فاتح (سلطان محمد) ۶۸ آناتولی را به سرزمین عثمانی ملحق ساخته بود ولی مردم از نعمت رفاه و سعادت محروم بودند. مردم مضطرب که در میان کوه‌های سر به فلک کشیده با انجام «تکالیف عُرفیه و شاقه» می‌زیستند، برای خود در دین پناهگاهی می‌جستند. لذا به استیلاجویی و قدرت‌مشروع دینی شاه اسماعیل از اولاد شیخ صفی که در ایران سلطنت می‌کرد، تسلیم می‌شدند.

سرانجام شاه اسماعیل در قبال آل عثمان طرح سیاست دینی خود را اجرا کرد. در آن زمان سلطان بایزید دوم پسر فاتح سلطنت می‌کرد. بسیاری از خلفای شاه اسماعیل در آناتولی بودند. سرزمینهایی که بیشتر تابع نفوذ خود کرده بودند، ایالات حمید^{۶۹} و تکه^{۷۰} بود. آذربایجان مرکز صوفیان پیر و شاه اسماعیل بود. این قیام دینی که در ایالات شرقی آغاز شده بود، برای امپراطوری عثمانی خطر داشت. چون بایزید دوم این خطر را احساس کرد، بر آن شد که آن را دفع کند. شاه اسماعیل از آذربایجان تبریز را برگزید. برای محاربه میدانی نداد. بسیاری از صوفیان مقیم ایالات حمید و تکه «به سواحل روم ایلی تبعید شدند و به امرای سرحدات ابلاغ شد که من بعد هیچ کس حق ندارد به نام صوفی وارد آناتولی شود. راهها باید محافظت شوند».

با این وصف ایالت و مردم تکه هرگز از قیامهای دینی خالی نماند. و اکثر اوقات هم بدین منظور ضعیف‌ترین زمان آل عثمان را برگزیدند: شاهزاده سلیم علیه پدرش بایزید دوم قیام کرده بود. برای دولت عثمانی غایله‌یی مهم‌تر و حیاتی‌تر از این نمی‌توانست باشد. این قیام در نواحی شرقی برای شاه اسماعیل فرصتی بسیار مناسب بود. قیام دینی بار دیگر آغاز شد. رهبر قیام قراببیق اوغلی^{۷۱} و مرکز آن روستای آلمالی^{۷۲} در ایالت تکه بود. هزاران تن به قراببیق اوغلی پیوسته بودند. مردم او را شیخ اوغلی (= پسر شیخ) می‌گفتند، اما آل عثمان او را شیطان قولی (= بنده شیطان) نامیدند.

عصیان قراببیق اوغلی واقعاً علیه سلطنت آل عثمان بود. چنانکه او به مریدان خود می‌گفت: «واصلان حق به من اشارت کرده‌اند که من خلیفه صاحب ظهور فعلی شاه اسماعیل و من بعد دولت و سلطنت از آن ماست».

این قیام آل عثمان را به تکاپو انداخت. قره‌گوز پاشا، بیگلر بیگی آناتولی برای سرکوبی این فتنه مأمور شد. «پاشای مزبور تجربه‌ای در امور نداشت، به علت غروری که از دولت دامنگیرش شده بود»، می‌خواست هزارتن برای سرکوب قراببیق اوغلی بفرستد، اما پیش از آنکه فرصتی به جمع‌آوری سپاهیان خود بیابد، به دست قراببیق اوغلی مغلوب شد. «جمله تابعان که همراهش بودند قتل عام شدند و خود او نیز به قتل رسید و مهاجمان قصبات و قرای

اطراف را غارت کردند و هرچه می‌خواستند به تصرف درآوردند». در آن ایام بایزید دوم ایالت شمندیره^{۷۳} را به شاهزاده سلیم داد تا او را از سر خویش باز کند و خود را از گرفتاری برهاند، اما شاهزاده سلیم از غایله‌ای که برای حکومت پیش آمده بود برای تصرف تخت پدر استفاده کرد و گفت: پیش از رفع غایله آناتولی، رفتن ما از این جانب کاری عاقلانه نیست.

هنگامی که پدرش به استانبول باز می‌گشت، او نیز به ادرنه^{۷۴} وارد شد و شهر را به تصرف درآورد و یاران خود را در اطراف و اکناف شهر اسکان داد، «و به منظور اعلام سلطنت خویش به ضبط و ربط امور پرداخت»؛ ولی متانتی که رجال دولت بایزید دوم از خود نشان دادند، موجب فرار شاهزاده سلیم شد.

آنچه بیش از هر چیز بایزید دوم را به خود مشغول کرده بود، قیام دینی در آناتولی بود. بایزید، پسر خود شاهزاده احمد را قاطعانه به ولایتعهدی برگزید و او را با علی پاشای صدراعظم به سرکوبی قیام قرابلیق اوغلی مأمور کرد. فعال‌ترین منطقه قیام، ایالت تکه بود. قیام‌کنندگان به قزل‌قیه^{۷۵} پناهنده شده بودند.

مجادله دوطرف سی و هشت روز تمام طول کشید. همراهان قرابلیق اوغلی دریافتند که در برابر این یورش مصممانه تاب مقاومت ندارند، بلافاصله به حوالی سیواس^{۷۶} رفتند. اما در آنجا نیز از تعقیب علی پاشا مصون نماندند. در نزدیکیهای گوك‌خان^{۷۷} جنگی خونین درگرفت. در این جنگ علی پاشا کشته شد، ولی قرابلیق اوغلی هم به اسارت درآمد.

طرفین دیگر تاب مجادله نداشتند. یاران علی پاشا فوراً قرابلیق اوغلی را کشتند و صوفیان همراه وی در آذربایجان به شاه اسماعیل پناهنده شدند. عده‌ترکانی که از ایالت تکه پناه برده بودند چنان زیاد بود که شاه اسماعیل وحشت کرد و ناگزیر شد که آنان را به دسته‌هایی تقسیم کند. هنگامی که از رئیس ترکان پرسیدند که چرا علیه بایزید دوم عصیان کردید؟ چنین پاسخ داد:

«بایزیدخان به غایت پیر و ضعیف، شکسته‌مزاج و نحیف شده، آفت پیری گرفته، از تدبیر امور بازمانده و با تفویض کارهای دولت به وزرای خود مملکت را دستخوش اختلال ساخته است. رعایا و برابرایا پامال شده‌اند، طاقت تحمل ظلمهای او را نداشتیم، عصیان را برگزیدیم.»

شاه اسماعیل با سؤالات طولانی و بی‌معنی آنان را خسته کرد و سرانجام نتوانست خود را از اهانت پدائان باز دارد. سبب آن بود که آنان جزو فرقه‌های طرفدار وی نبودند. در آناتولی آشوب فرو ننشست. از جلوس سلطان سلیم اول با قیام نورعلی^{۷۸} استقبال

شد. این بار قره حصار^{۷۹} و حوالی نیکسار^{۸۰} مرکز عصیان بود. آن ایام مصادف با روزهایی بود که یاوز (= سلطان سلیم)^{۸۱} به منظور امن ساختن فضای سلطنت خویش با برادران خود درگیر شده بود. ترکانی که اطراف نورعلی را گرفته بودند، بیش از ۲۰۰۰۰ تن بودند. در آناتولی شاهزاده احمد، برادر یاوز حکومت می کرد.

نورعلی به جانب آماسیه حرکت کرد. شاهزاده احمد، سنان پاشا یولارقیصدی را بر سر آنان فرستاد. سپاهیان سنان پاشا در محاربه خونین تار و مار شدند، «خود او با هزار زاری و افغان پیش شاهزاده بازگشت». نورعلی با یاران خود به توقات^{۸۲} آمد. همه آنان از صوفیان بودند. بسیاری از مردم آناتولی بیزار بودند، مرید نورعلی شده بودند. توقات و اطراف آماسیه از تحت سلطه آناتولی کاملاً خارج شده بود. پادشاهان عثمانی هم در میان خود به جنگ تاج و تخت مشغول بودند. سرانجام یاوز همه برادران خود را از میان برد و تصمیم گرفت که به تحریکات شاه اسماعیل در آناتولی پایان دهد. دستور داد که هر چه رافضی در آناتولی هست که طرفدار شاه اسماعیل است به قتل برسانند. فتح چالدران^{۸۳} کیاست ترکان را در هنر نظامی نشان داد. اما پریشانی در اداره امور، ظلم و کجروی باز هم قادر نبود بر احساس عصیان در روح مردم غالب آید، مردم باز رستگاری و رهایی خود را در تلقینات سرشار از طمع مشایخ که روح را مخاطب قرار می دادند، جستجو می کردند.

در آن زمان در بوزاق^{۸۴} شیخی بود که جلال نام داشت. جلال «به کسوت ابدالان درآمده بود». مریدان بسیاری در اطراف او گرد آمده بودند. مردم بوزاق دسته دسته به او می گرویدند. جلال موفق شده بود که بیش از ۲۰۰۰۰ مرید جمع کند. این مریدان «جلالی» خوانده می شدند. آل عثمان از آن تاریخ باز، این عنوان را به معنی «شقی» به کار بردند. یاوز برای جلوگیری از این قیام، فرهاد پاشا^{۸۵} را مأمور کرد. جلالیان دریافتند که تاب مقابله با دشمن را ندارند. برای ورود به ایران به اطراف سیواس گریختند. شهبسوار اوغلی علی بیگ^{۸۶} برای آنکه شاهکاری به یاوز نشان دهد، منتظر نماند که فرهاد پاشا فرارسد. مُجدّانه به تعقیب جلالیان پرداخت و در آق شهر^{۸۷} آنان را شکست داد. جلالی دستگیر شد و «گوش او بزرگترین پاره تن وی گشت».

ظهور جلالیان در تاریخ امپراطوری عثمانی حادثه‌ای بزرگ تلقی شد. از آن تاریخ به بعد کسانی که به ناحق علیه آل عثمان سرکشی می کردند، همه جلالی نامیده می شدند. اما کسانی که جلالی نامیده می شدند، تنها افرادی نبودند که از سمتهای موجود در آناتولی به جان می آمدند و سر به عصیان برمی داشتند، بلکه به امرا و سپهسالاران وابسته به دربار که از ریخت و پاشها و کجرویهای دربار به جان آمده بودند و از پریشان حالیها و بدبختیهای مردم

در آناتولی به درد می آمدند و در راه کوتاه کردن دست آل عثمان از آناتولی تلاش می کردند نیز این نام داده می شد.

در قرن شانزدهم (دهم هجری) امپراطوری عثمانی پرهیمنه ترین امپراطوری جهان بود. مصر به تصرف درآمد. خلافت به رل عثمان واگذار شد. قیامهای دینی فروکش کرد. در دوبر وجه به خانقاه صاری صالتق، در قیر شهر به زاویه حاجی بکتاش و در کوتاهی به خانقاه سیدغازی^{۸۸} کسی متعرض نشد. اما هنگامی که قانونی (سلطان سلیمان) در موهاج (مهاج)^{۸۹} با دشمن نبرد می کرد، بار دیگر در آناتولی آشوب بروز کرد. در بوزفات عصیان سوکلون قوجه اوغلی و عصیان بابا ذوالنون^{۹۰}.

عالی افندی^{۹۱}، سبب این آشوب را چنین بیان می کند:

برای مزرعه ای که سوکلون در تصرف داشت، دوست آچه رسم (مالیات) می نویسند. هر چه لابه می کند که صد آچه آن را ببخشند و صد آچه دیگر را باقی می گذارند، فایده ای نمی کند. سرانجام از روی خشم، ریش یکی از یاران او را می تراشند و عقوبت می کنند. نه تنها لابه و خواهش آنان جوابی مناسب نمی دهند بلکه درباره آنان چنین استخفافی هم روا می دارند. از این رو آنان خروج می کنند و کسانی را که داخل جمعیت آنان نشده بودند، به قتل می رسانند و اموالشان را غارت می کنند.

آنان سه تن را کشته بودند: مصطفی بیک پسر هرکس زاده میرلوا^{۹۲}، قاضی مصلح الدین محرر آن دیار و محمد کاتب او.

این رویداد میان رجال دولت تأثیری عمیق داشت. خرم پاشا، پسر اسکندر پاشا بیگلربیگی قرمان^{۹۳} به گوشمالی پیروان بابا ذوالنون تعیین شد. در عین حال به امرای دیگر که قرار بود با او همکاری کنند، فرمانها ارسال شد. اما خرم پاشا «مرد مغرور و سرسختی که به بازوی دولت تکیه زده بود»، منتظر امرای دیگر که به یاری او می آمدند، نماند. در محلی به نام قوشون پلی^{۹۴} در نزدیکیهای قیصریه با باباذنون به نبرد پرداخت. خود و امرای همراه و حتی گروهی از اقطاع داران برخی کشته شدند و بعضی به اسارت درآمدند.

این ماجرا بر قوت و قدرت طرفداران باباذنون افزود و آنان آرتق آباد و قازآباد^{۹۵} را متصرف شدند. این بار حسین پاشا، بیگلربیگی سیواس، اسکندربیگ امیر ملطیه^{۹۶} را برای یافتن باباذنون مأمور کرد. و خود او سپاه مرعش^{۹۷} و ذوالقدر^{۹۸} را در سیواس گرد آورد. اسکندربیگ بر آن بود که باباذنون را به دام اندازد. سپاه خود را در کمینگاهی گذاشت و خود با پیروان باباذنون به نبرد پرداخت. در صدد بود که آنان را به سوی دام بکشاند، ولی در

این کار توفیقی نیافت، زیرا هنگامی که باباذالنون را به دامگاه کشانید دید که سپاهیان به کمین نشسته او گریخته‌اند. در نبردی که به راه انداخته بود بیش از چهارصد تن از دست داد و خود به سختی از مرگ نجات یافت.

به دنبال این شکست، حسین پاشا بیگلر بیگی روم ایلی به باباذالنون حمله کرد و این حمله موجب مغلوب شدن آنان شد. بابا در اثنای جنگ کشته شد، اما یارانش از این شکست نهراسیدند و نیمه‌شب دوباره حمله کردند و بر سپاهیان حسین پاشا تلفاتی سنگین وارد آوردند. حسین پاشا مجروح شد و به سیواس گریخت و به محض رسیدن به سیواس مُرد. بالاخره خسرو پاشا، بیگلر بیگی دیار بکر^{۹۹} بر پیروان باباذالنون تاخت و سبب هلاک آنان شد (۹۳۲هـ/ ۱۵۲۵م). آشوبهای دیگر در شهرهای مختلف همه سرکوب شدند: در آطنه^{۱۰۰}، طوموز اوغلان؛ در طرسوس^{۱۰۱}؛ نتیجه بیگ، و در آطنه ولی خلیفه از عشیره قره عیسالو^{۱۰۲} از این رو به هر دو طرف تلفاتی عظیم وارد شد.

یک سال بعد (۹۳۳هـ/ ۱۵۲۶م) در آناتولی یک آشوب وحشتناک بکتاشی آغاز شد: این باریکی از فرزندان حاجی بکتاش به نام قلندر یا دعوی مهدویت پا به میان گذاشت. مریدانش او را با نام «قلندربین اسکندر بن بالم سلطان بن رسول چلبی بن حبیب افندی»^{۱۰۳} می‌شناختند. سلطان قلندر روی مریدانش نفوذی فراوان داشت، تا به حدی که در آن نواحی هر چه ایشیق، ابدال و طُراق بود، همه در اطراف او گرد آمده بودند. به تعبیر پجوی «قلندر شاه، چنان قدرت و قوتی به هم زد و چنان مورد توجه مردم قرار گرفت که تا آن روز برای هیچ بیگانه‌یی میسر نشده بود. هر ناپاک عقیده و بدمذهبی که ایشیق یا ابدال نامیده می‌شدند در اطراف او گرد آمدند. به تحقیق بیست سی هزار نفر اشقیای^{۱۰۴} دور و بر او بودند».^{۱۰۵} اکثر عشیره‌های ترکمن در آناتولی با او بودند.

این آشوب سلطان سلیمان قانونی را به تلاش انداخت. ابراهیم پاشای صدراعظم را با سه هزارینی چری^{۱۰۶} و دو هزار سپاهی برای سرکوبی قلندر فرستاد. بیگلر بیگی‌های آناتولی و قرامان با همه سپاهیان خود به ابراهیم پاشا پیوستند. میان دو طرف در جَنجَلیفه^{۱۰۷} نبردی سخت در گرفت. در این نبرد علاوه بر تار و مار شدن سپاهیان سلطان سلیمان، عده‌ای از افراد سرشناس هم کشته شدند. تمام تجهیزات و چادرهای سپاهیان به تصرف بکتاشیان درآمد. «بکتاشیان که لخت و عور بودند لباسهای نظامی به تن کردند و البسه فاخره پوشیدند». به دنبال این پیروزی بسیاری از قبایل ذوالقدر به سپاه قلندر پیوستند.

چون ابراهیم پاشا از این شکست آگاه شد، با سرعت تمام به آلپستان^{۱۰۸} آمد تا از قدرت سپاه قلندر خبر گیرد. چون خبر یافت که عده آنان حقیقتاً سی هزار نفرند، تصمیم گرفت که

محتاطانه عمل کند. هیچیک از سپاهیان آناتولی و قرمان را میان سپاه خود راه نداد. فقط به قهوقولی^{۱۱۹} اکتفا کرد. ولی با پنج شش هزار سپاهی قادر نبود که در برابر قوای قلندر ایستادگی کند. همه به دنبال شهرت دینی قلندر می‌رفتند. پیروزی او اعتماد مردم را به وی افزوده بود. هدف اصلی آن بود که طرفداران او را پراکنده کنند. به هنگام تصرف ایالت ترکمن و قرمان، اقطاع عدهٔ زیادی به املاک خاصهٔ همایونی الحاق شده بود. رؤسای قبایل ذوالقدر را دستگیر کردند. اگر عشیره‌های ترکمن از یاری قلندر دست برمی‌داشتند، احتمال یاری گرفتن از آنان هم می‌رفت. این طرح پذیرفته شد. نهانی به رؤسای بش آتلو^{۱۲۰} و قراجه‌لو^{۱۲۱} کس فرستادند و همه را با وعده‌های امیدبخش با خود همراهی ساختند. نیرویی عظیم از همراهی قلندر جدا شد. قلندر با ایشیق‌ها، ابدال و طرلاقی‌های خود تنها ماند. دیگر نیازی نبود که برای سرکوبی وی نیرویی عظیم و قدرتمند اعزام شود. به نوشتهٔ پجوی، ابراهیم پاشا، بلال محمدآغا و دلی پروانه را با ۵۰۰ تن به جنگ قلندر فرستاد.^{۱۲۲} نبردی که در باشسیرزیایلا^{۱۲۳} درگرفت به شکست قلندر انجامید. او اسیر شد و «سر بیدولت او بردند و همراه سر ولی دوندار از بیگ‌زادگان قبیلهٔ ذوالقدر به فترک اسب آویختند».^{۱۲۴}

همان‌گونه که عده‌ای با استفاده از نفوذ دینی خود مردم را علیه دولت عثمانی می‌شورانیدند، گروهی هم بودند که عقاید دینی خود را بی‌پروا ابراز می‌کردند و مردم را مجذوب خود می‌ساختند. یکی از این گونه افراد قابض بود. قابض از دیار شرق به آناتولی آمد و پس از تکمیل تحصیلات خود در دیار روم به زمرهٔ علما پیوست. مدتی به گوشهٔ عبادت رفت، افکار دینی خود را با کسانی که به دیدارش می‌رفتند در میان گذاشت. می‌کوشید به یاری احادیث فراوانی که می‌خواند، برتری عیسی (ع) را بر محمد (ص) ثابت کند. موفق شد که در استانبول طرفداران بسیار زیادی پیدا کند. قابض را بی‌درنگ دستگیر کردند و به حضور ابراهیم پاشا آوردند. ابراهیم پاشا بررسی مسأله را به علما واگذاشت. هیچیک از علما توانایی پاسخ‌گویی به ادلهٔ قابض را نداشت. سرانجام این کمال^{۱۱۵} مسأله را حل کرد. قرار شد که قابض را دار بزنند. به او گفتند که دست از عقاید باطل خود بردار، «قابض دست از عناد برداشت» و سر خود را در راه اجتهاد دینی بر باد داد.

*

در تاریخ عثمانی تا سال ۹۶۶هـ/ ۱۵۵۸م اطلاعات قابل دسترس دربارهٔ انقلابات دینی همین بود که گفته شد؛ اما در حکومت عثمانی، انقلابات دینی و حوادث وابسته به تلاش‌های

مذهبی هرگز نقصانی نیافته است. تهیه سیاهه اسامی و قتل بعضی از شیعیان، و انداختن به قزل ایرماق^{۱۶} و احراق بالنار (= سوزاندن) برخی دیگر با شیوه‌ای منظم دنبال شده است. همان طور که برای جستن و یافتن رافضیان جاسوسانی تعیین شده بود، زاویه‌های بکتاشیان نیز - بنا به گزارشهایی که داده می‌شد - تحت بازرسی قرار می‌گرفته است. توصیه‌ی زیر که شیخ عزیز هدایی افندی^{۱۷} در قرن یازدهم هجری / هفدهم میلادی بر پادشاه کرده است، مخصوصاً شایانِ دقت است:

«و برای هر روستایک امام جماعت سنی باید تعیین گردد تا به کودکان و زنان و مردان تعلیم دهد، و تکابای ایشیق‌ها باید مورد بازرسی و تفتیش قرار گیرد، اگر سب و طعن چهارپار و اوصاف ناپسندی را که درباره آنان به کار می‌برند، به اختیار ترك کردند و به راه سنت و شریعت آمدند، فیها و الا مانع رفع شود و آنچه مناسب است درباره آنان اعمال شود. پاره‌یی از احوال این طایفه و قبایح اعمال آنان را بنده درگاه شما خضر پاشا می‌داند، از وی به تمامی استفسار شود. قبایح این دو طایفه را با زبان نمی‌توان شرح داد. اجمالاً به عرض رسید، به تفصیل نیز به استحضار خواهد رسید، زیرا این دعاگوی در آن دیار به زنی باباها هم درآمد. با آن طایفه ماجراهای عظیم داشته‌ایم.»

بعد از سال ۱۵۵۸ در کتب تاریخ آن عثمان درباره انقلابات دینی که در آناتولی به وقوع پیوسته، و تدابیری که برای غلبه یافتن بر نفوذ ایران در آناتولی شرقی اتخاذ شده و همچنین درباره سرکوبی کسانی که عادات دینی داشته‌اند، هیچگونه اشاره‌یی نیست. اسناد زیر برای تکمیل این نقیصه در تاریخ ترکیه از «دفتر خزینه اوراق مهمه» استخراج شده است. مقدار آن اگرچه اندک است، اما گمان ما بر آن است که این اوراق به ارباب تحقیق و تتبع درباره سیاست و ذهنیت دولتمردان زمان امپراطوری اطلاعاتی قابل اطمینان به دست می‌دهد.

یادداشتها

۱. خزینه اوراق: خزینه اوراق مهمه مرکزی است که در سال ۱۸۴۶ دستور تأسیس آن داده شده، امروزه به نام آرشیو نخست‌وزیری خوانده می‌شود و در حقیقت مرکز اسناد امپراطوری عثمانی است.
۲. احمد رفیق آلتون آی از مورخان بنام ترکیه است، در ۱۸۸۰ متولد شده در ۱۹۳۷ درگذشته است.
۳. روم‌ایلی: منصرفات عثمانی در قاره اروپا به این نام خوانده شده است.
۴. رافضه: ابتدا پیروان زیدبن علی بن حسین (ع) رافضی خوانده می‌شدند. اما اهل سنت شیعیان را به این نام می‌خواندند.
۵. بابا: شیخ و مرشد بکتاشی.
۶. اورخان بیگ: پادشاه عثمانی که از ۷۲۶-۷۶۱ هـ / ۱۳۲۶-۱۳۶۰ م سلطنت کرده است.
۷. زیغرای کهن: زاغرا هم نوشته‌اند. ایالتی است در روم‌ایلی شرقی.

۸. قیزانلق؛ یا قزانلق، قصبه‌یی است در روم ایلی شرقی در ناحیه زاغرا.
۹. سید شریف جرجانی؛ در استرآباد به سال ۷۴۰هـ. زاده و در ۸۱۶هـ. وفات کرده است. آثار فراوانی در صرف و نحو و منطق به یادگار نهاده است.
۱۰. مبارکشاه؛ استاد میر سید شریف جرجانی که سید به اشارت قطب‌الدین رازی پیش او شاگردی کرده است.
۱۱. شیخ اکمل‌الدین؛ محمد بن محمود باهرتی مصری حنفی است.
۱۲. م. شرف‌الدین، شیخ بدرالدین پسر قاضی سیماونه، ص ۴، ۱۵-۸.
۱۳. جامع الفصولین؛ کتاب مشهور بدرالدین است در معاملات.
۱۴. تسهیل؛ یکی از آثار بدرالدین.
۱۵. واردات کبری؛ کتابی مختصر است از بدرالدین در تصوف که برخی آن را شرح کرده‌اند.
۱۶. مسرّة القلوب؛ کتاب بدرالدین است در تصوف.
۱۷. جنگ آنقره؛ در سال ۸۰۴هـ/ ۱۴۰۲م تیمور با سی هزار سپاهی، لشکر صدویست و هزار نفری عثمانی را در آنقره شکست داد.
۱۸. ایلدرم بایزید؛ چهارمین پادشاه عثمانی که از ۷۹۲ تا ۸۰۵هـ/ ۱۳۸۹ تا ۱۴۰۲م سلطنت کرده است.
۱۹. موسی چلبی؛ فرزند ایلدرم بایزید که به سلطنت نرسیده است.
۲۰. سلطان محمد چلبی؛ پنجمین پادشاه عثمانی که از ۸۰۵ تا ۸۲۴/ ۱۴۰۲ تا ۱۴۲۱م سلطنت کرده است.
۲۱. آقچه؛ سکه کوچک نقره که زمانی رواج داشته است.
۲۲. ازمیت؛ «ازمید» شهری در ۸۵ کیلومتری جنوب شرقی استانبول.
۲۳. صولاق‌زاده، ص ۱۳۴.
۲۴. سلطان سلیمان قانونی؛ پادشاه عثمانی که از ۹۲۶ تا ۹۷۴ تا ۱۵۲۰-۱۵۶۸م سلطنت کرده است.
۲۵. بالی افندی صوفیایی؛ از فضلا و از عرفای طریقت خلوتیه است. در صوفیه و استانبول تحصیل کرده است در سال ۹۶۰هـ در گذشته است. از آثار معروف و چاپ شده او شرح فصوص‌الحکم است.
۲۶. دوبروجه یا دوبریجه شهری است در منتهی‌الیه شمال شرقی روم ایلی.
۲۷. دلی اورمان؛ منطقه‌ای است واقع در بالکان میان رومانی و بلغارستان.
۲۸. شیخ محمود هدایی افندی؛ هدایی محمود عزیز افندی از مشایخ بزرگ جلوتیه است که به سال ۱۰۳۸هـ در گذشته است و قریب ۲۳ کتاب به ترکی و عربی دارد.
۲۹. دوجالار؛ اسم چندین روستاست. تعیین محل آن برای مترجم مقدور نشد.
۳۰. قزلباش؛ به طوایف مختلف ترک که با حیدر صفوی، مخصوصاً با پسر او شاه اسماعیل صفوی در ترویج مذهب شیعه و تحصیل سلطنت یاری کردند، گفته می‌شود. به سبب کلاهی سرخ که بر سر می‌گذاشتند به این نام خوانده می‌شدند. در عثمانی گاهی «سرخ‌سر» خوانده شده‌اند.
۳۱. اقطاع؛ در متن به جای کلمه «تیمار» گزیده شده است. «تیمار» علاوه بر معانی معروف به معنی آن اراضی است که در دوره عثمانی از طرف امیر به عنوان حق شمشیر به سباهیان داده می‌شد.
۳۲. ایشیق؛ (یا ایشق) تعبیری است که در ترکیه به معنی درویش به کار می‌رود. احتمالاً محرف کلمه «عاشق» است.
۳۳. تذکره هدایی، کتابخانه عمومی، شماره ۳۴۹۷.
۳۴. بورکلوجه مصطفی؛ خلیفه بدرالدین پسر قاضی سیماونه، ظاهراً در ۸۲۲ به قتل رسیده است.
۳۵. پیشکار؛ این کلمه را به جای «کهایا» به کار برده‌ایم. کهایا محرف کدخداست و به معنی امین و وکیل امور استعمال شده است.
۳۶. تواریخ آل عثمان، ص ۴۳؛ عاشق پاشا زاده، ص ۹۱.
۳۷. آیدین؛ استانی که امروزه امیر مرکز آن است. شهر آیدین در دوره عثمانی مرکز آن بود.

۳۸. دو قاس: میخال دو قاس مورخ است که در زمان سلطان محمد فاتح می زیست. تاریخ قیصره قسطنطنیه را تألیف کرده است. این تاریخ به اکثر زبانهای اروپایی ترجمه شده است.
۳۹. ایونیون: ناحیه‌ای قدیمی در آسیای صغیر.
۴۰. ایستلاریون (قرابرون): شهری در ساحل غربی آناتولی در مدخل خلیج ازمیر.
۴۱. جزیره هیو (ساقز): جزیره‌ای در نزدیک خلیج ازمیر.
۴۲. آل اسفندیار: سلسله‌ی که از ۶۹۰ تا ۸۶۶ در قسطنطنیه و سینوب حکومت داشتند. این سلسله در ۸۶۶ به امپراطوری عثمانی پیوست.
۴۳. اِفلاق: یکی از بزرگترین متصرفات عثمانی در شبه جزیره بالکان، رومانی امروز در جای آن برپا شده است.
۴۴. صاری صالقی: از خلفای حاجی بکتاش ولی است.
۴۵. قالی آقرا: ظاهراً نام قلعه‌ای در روم ایلی شرقی.
۴۶. ابن بطوطه: رحاله معروف عرب که سیاحتنامه‌ای دارد. وی در سال ۷۷۹ ه.ق. در گذشته است.
۴۷. عاشق پاشازاده، ص ۹۱-۹۲.
۴۸. سلانیک: شهری در روم ایلی در ۵۱۰ کیلومتری استانبول. امروزه از شهرهای یونان است.
۴۹. مرادیبگ (پسر محمد چلبی): منظور سلطان مراد ثانی است که از ۸۲۴ تا ۸۵۵ ه. سلطنت کرده است.
۵۰. رومیه صغری: امپراطوری روم شرقی (یا بیزانس) را به نام رومیه الصغری خوانده‌اند.
۵۱. مغنیسا: شهری در ۴۲ کیلومتری ازمیر.
۵۲. سیلستره: شهری در بلغارستان امروزی در ۳۵۹ کیلومتری شمال شرقی صوفیه.
۵۳. عاشق پاشازاده، ص ۹۱ و ۹۲.
۵۴. آغاچ دیزی: جنگلی وسیع در شمال شهر ازمیت (ازمید) نزدیک استانبول.
۵۵. صوباشی: در اصل به معنی میر آب است، از راه تعمیم به شخصی گویند که ضبط و ربط امور منطقه‌ی به دست اوست.
۵۶. سنجاق: به معنی پرچم و علم است. در تقسیمات مملکتی آن زمان از چند قصبه تشکیل می‌شد. تقریباً به مفهوم شهرستان است.
۵۷. عاشق پاشازاده، ص ۹۲.
۵۸. قیوچی باشی: سردسته دربانان.
۵۹. زغرا ← زیفرای کهن در شماره ۷.
۶۰. صولاق زاده، ص ۱۳۵.
۶۱. مولانا حیدری هروی: شخصی که بدرالدین به فتوای او اعدام شده است.
۶۲. ادریس تیلیسی، هشت بهشت (جلد و صفحه قید نشده است، مترجم).
۶۳. سَرز: این شهر سیروز هم نوشته شده، از شهرهای استان سلانیک است که امروزه در خاک یونان واقع است.
۶۴. اجاق: (یا اوجاق)، مجازاً به معنی خاندانی که آتش آن خاموش نشود. اصطلاحاً به تشکیلات نظامی ینی چری که اکثر بکتاشی بوده‌اند، اطلاق شده است.
۶۵. کروات: سکنه کروآسی یوگسلاوی سابق.
۶۶. خزینه اوراق، دفتر ۱۶۲، سنه ۱۱۷۳.
۶۷. شاه اسماعیل: مؤسس سلسله صفوی که در ۹۰۷ ه. به سلطنت نشست است.
۶۸. فاتح، ← سلطان محمد چلبی، در پاورقی ۲۰.
۶۹. حمید: ناحیه‌ای در جنوب غربی آناتولی. چون در زمان سلجوقیان شخصی به نام حمیدبگ در آنجا حکومت می‌کرد، به نام حمیدابلی خوانده شده است.

۷۰. تکه (ولایت): ناحیه‌یی در نزدیکی قونیه که مرکز آن آنطالیه بوده است.
۷۱. قرایبیق اوغلی: شخصی که در اواخر قرن نهم در آناتولی قیام کرده بود.
۷۲. ألمالی: یکی از روستاهای نزدیک قونیه.
۷۳. شمندیره Semendire، ظاهراً جزیره‌یی در نزدیکی سمدیرک = Semadirek در شمال دریای اژه و یا منطقه‌یی در نزدیکی ادرنه است.
۷۴. ادرنه: استانی در روم ایلی که امروز غربی‌ترین استان ترکیه است.
۷۵. قزل‌قیه: ظاهراً از قصبات ایالت تکه.
۷۶. سیواس: شهری در ۳۷۲ کیلومتری شرق آنقره (آنکارا).
۷۷. گوک‌خان: ظاهراً از قصبات سیواس.
۷۸. نورعلی: شخصی که در زمان سلیم اول (سلطنت ۹۲۶-۹۱۸هـ) علیه حکومت او قیام کرده است.
۷۹. قره حصار (یا قره حصار صاحب): شهری در ۳۱۰ کیلومتری ازمیر.
۸۰. نیکسار: شهری در استان سیواس در ناحیه توقات.
۸۱. یاوز: سلطان سلیم اول پادشاه عثمانی که بین ۹۲۶-۹۱۸هـ سلطنت کرده است.
۸۲. توقات (یا توقاد): شهری در کنار یشیل ایرماق و در ۹۰ کیلومتری شمال غربی سیواس.
۸۳. جالدران: یکی از دهستانهای دوگانه بخش سیاه‌چشمه در شهرستان ماکو، در سال ۹۲۰هـ جنگ شاه اسماعیل و سلطان سلیم در این محل واقع شده است.
۸۴. بوز اوق: بخش اعظم ناحیه یوزقاد (یوزغاد) در آناتولی تشکیل می‌دهد.
۸۵. فرهاد پاشا: از وزرای سلیم اول و سلیمان قانونی که در سال ۹۳۱هـ اعدام شده است.
۸۶. شهباز اوغلی علی بیگ: ظاهراً از نظامیان عصر سلیم اول است.
۸۷. آق شهر: یکی از شهرهای واقع در غرب قونیه.
۸۸. سیدغازی: قصبه‌یی در ولایت خداوندگار که آرامگاه سیدبطال غازی که به روایتی در سال ۱۲۱هـ در غزا با کفار به شهادت رسیده است در آنجاست.
۸۹. موهاج (مهاج): شهری در مجارستان.
۹۰. باباذوالنون: از کسانی است که علیه حکومت مرکزی قیام کرده بود.
۹۱. عالی افندی: مصطفی عالی افندی، درگذشته ۱۰۰۸هـ، ظاهراً احمد رفیق به کتاب کینه‌الاکبار او اشاره می‌کند که از آثار مهم تاریخی اوست از ظهور نورمحمدی (ص) تا سال ۱۰۰۶هـ.
۹۲. میرلوا: یکی از درجات نظامی قدیم تقریباً معادل سرتیپ.
۹۳. قرامان: شهری در استان قونیه واقع در ۵۷ کیلومتری قونیه.
۹۴. قوشون بلی: چنانکه از متن برمی‌آید، محلی در نزدیکی قیصریه بوده است.
۹۵. آرتق‌آباد و قازآباد، ظاهراً در حوالی سیواس واقع‌اند.
۹۶. ملطیه: شهری در جنوب سیواس که عده‌ای از دانشمندان به آن شهر منسوب‌اند.
۹۷. مرعش: شهری در جنوب ترکیه.
۹۸. ذوالقدر: شهرهای حوالی مرعش و البستان که به دست حکام ذوالقدریه اداره می‌شده است.
۹۹. دیار بکر: یکی از استانهای جنوبی ترکیه، مرکز آن هم دیار بکر نام دارد.
۱۰۰. آطنه (= Adana) شهری در جنوب آناتولی که در ساحل شمالی رود سیحان واقع است.
۱۰۱. طرسوس: شهری در جنوب ترکیه که در ۳۰ کیلومتری شمال شرقی واقع است.
۱۰۲. پیجوی می‌گوید: قره عیسالو، صولاق زاده می‌نویسد: قبه‌لو:
۱۰۳. پیجوی، ج ۱، ص ۱۲۰.

۱۰۴. اشقیاء: جمع شقی است اما اصطلاحاً به فردی گویند که دست به دزدی و احياناً قتل زده از شهر سر به کوهها گذاشته باشد. این افراد گهگاه به دهات حمله می کردند و به غارت اموال می پرداختند.
۱۰۵. پجوی، همان، صفحه ۱۲۱.
۱۰۶. ینی چری: سر بازان و طیفه عثمانی را تا سال ۱۲۴۱ هجری به این نام می خواندند.
۱۰۷. صولاق زاده می نویسد، در «صحیفه»، صفحه ۴۰۴؛ محل معلوم نشد.
۱۰۸. آلبستان: مرکز قصبه‌یی در ناحیه مرعش، واقع در ۷۰ کیلومتری شمال شرقی مرعش.
۱۰۹. قهوقولی: سپاه ینی چری را از آن جهت که تحت فرمان پادشاه بود به این نام هم می خواندند.
۱۱۰. بش آتلو: ظاهراً قبیله‌ای که در البستان می زیستند.
۱۱۱. قراجه‌لو: ظاهراً نام قبیله‌ای در البستان.
۱۱۲. صولاق زاده می نویسد: «بلالی محمد و دیوانه پروانه را با چند هزار سوار فرستاده»، ص ۴۶۶.
۱۱۳. باشسز یا یالا: ظاهراً منطقه‌ای در البستان.
۱۱۴. فتراک: نسبه و دوالی که از پس و پیش زین اسب می آویزند، ترک بند.
۱۱۵. ابن کمال: کمال پاشا زاده از مردم اورته را که سالها قاضی عسکر و شیخ الاسلام بوده است، به این لقب خوانده‌اند. او در سال ۹۴۰ درگذشته است.
۱۱۶. قزل ایرماق: بزرگترین رودخانه آناتولی است که از وسط ناحیه سیواس می گذرد.
۱۱۷. شیخ عزیز هدایی افندی، یادداشت شماره ۲۸.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱

[درباره تأدیبات ایشیق‌های سیدی غازی]

به قاضی اسکی شهر^۱ حکم می‌شود که پیش از این مکتوب فرستاده، حکم شریف صدور یافته [بود]، مضمون همایون چنین بود که بعضی از ایشیق‌های سیدی غازی^۲ در قصبات اطراف اسکی شهر و سیدغازی اهل فسادند، اینچنین افراد را قید و بند کن و به وسیله افراد شایسته در قلعه کوتاهیه^۳ زندانی کن، از وسایل آنها صورتی بردار و به عرض برسان. حال به اطلاع رسانده‌ای در تفتیشی که به موجب امر عالی انجام داده‌ای، در حوزه قضائیه اسکی شهر دو نفر ایشیق پیدا شده‌اند که یکی از بیست سال پیش و دیگری از پانزده سال پیش به طریق اهل سنت [و] جماعت سلوک می‌کنند و هر دو نفر نیز تأهل اختیار کرده‌اند و اهل و عیال دارند و جز به کار و بار خود نمی‌پردازند و به هیچ وجه اتهام سابق را ندارند. چنانکه مردم آن حوزه قضائیه صلاحیت آنان را تأیید می‌کنند و شهادت می‌دهند. حال امر فرمودم که طبق امر سابق عمل کنی و بدان‌گونه اهل فساد رخصت ندهی. فی ۲۳ رمضان ۹۶۶ (۱۵۵۸).

۲

[درباره عصیان چرپان اوغلی و صوفته‌ها در قراسی^۱ و بیغا^۲]

به امیر بیغا و قاضی ادرمید^۳ حکم می‌شود که نامه فرستاده به عرض رسانده‌ای که به مقتضای امر شریف رسیده، در مورد دستگیری و به کیفر رساندن اهل فساد و شناعة در ولایت‌های قراسی و بیغا، و به دست آوردن کسانی که غیبت کرده‌اند از بسترها و مخفیگاه‌هایشان و تنبیه آنان بالذات به بالیکسری^۴ آمده‌ای و چنانکه مولانا کمال، قاضی

۱

۱. اسکی شهر: در قدیم مرکز قصبه‌یی بوده در ۵۵ کیلومتری شمال غربی کوتاهیه.
۲. سید غازی ← به شماره ۸۸ باورقی پیشگفتار.
۳. کوتاهیه: شهری در استان خداوندگار در ۱۲۰ کیلومتری جنوب شرقی بروسه.

۲

۱. قراسی: در اصل: قره عیسی، نام یکی از پنج شهرستانی که استان خداوندگار را تشکیل می‌دهند.
۲. بیغا: شهری در منتهی‌الیه شمال غربی آناتولی.
۳. ادرمید: مرکز قصبه‌یی در شهرستان قراسی در استان خداوندگار.
۴. بالیکسری: از شهرهای مرکزی استان خداوندگار، در ۱۲۵ کیلومتری جنوب غربی بروسه.

ادرمید به عرض رسانده، شخصی سوخته^۵ کوچ نشین معروف به چریان اوغلی که سردسته^۶ جمیع اهل فساد است، از قصبه مزبور با ابراهیم پسر کوچ نشینی ثروتمند به نام احمد فقیه الدکک (کذا است) به طیب خاطر همراه شده، پیش از این به روم ایلی رفته، پنج شش ماه بعد بازگشته، شایع شده است که یکی دو ماه با قریب بیست تن از همراهان چریان اوغلی در منزل احمد فقیه الدکک (کذا است) بیتوته کرده است، بر مسلمانان معلوم شده است که مقدار قریب بیست هزار آقچه را طی صورتی به احمد فقیه داده اند. پسرش ابراهیم هم از آن اهل فساد جدا نشده است، بار دیگر بر سر فساد و شناعة رفته، راهزنی کرده، خانه ها را به یغما برده، به قتل نفوس و غارت اموال پرداخته است. به این سبب احمد فقیه دستگیر شده و به وی تکلیف شده است که پسرش ابراهیم و شریک او چریان اوغلی و مفسدان دیگر را بجوید. اودر صددستگیری آنان بود که با توجه به سفر همایون، احمد فقیه مزبور به دست ضامنهای معتبر سپرده شد، او یافتن آنان را تعهد کرده است.

حال دستور دادم که لازم است افراد مذکور دستگیر شوند و مطابق شرع به کيفر اعمال خود برسند. به محض وصول [دستور]، در این باب با اطلاع قاضی اراضی^۶ به وجهی سریع پی گیری کنید، به هر طریق که باشد دستگیر کنید و با اشخاص که مدعی حقی هستند مقابله کنید و مطابق حق تفتیش کنید و پس از دادن حق به اصحاب حق، بر طریقی که مطابق شرع باشد، در آن باب هر چه را که شرع قویم ایجاب می کند، اجرا کنید و کسانی را که فساد و شناعة آنان آشکار شده است، مطابق شرع و به جای خود به کيفر اعمالشان برسانید و آن جوانب را از فتنه و فساد آنان امن و سالم کنید. فی ۹ شوال ۹۶۶ (۱۹۵۸) (به مصطفی که عریضه را آورده بود داده شد).

مجله علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

[درباره آورده شدن مولانا جرجان و مولانا خیرالدین به استانبول]

به وزیر فرهاد پاشا حکم می شود، مولانا جرجان که فعلاً مفتی آماسیه است و مولانا خیرالدین که در آن دیار وعظ می کند، در حال آمدن به سده سعادت من اند، چون برای آنان

۵. سوخته: این کلمه فارسی به جای طالب علم که در راه طلب علم و عشق به دانش می سوزد، اطلاق شده است.
۶. قاضی اراضی: (طوپراق قاضیسی)، معاون قاضی که به مسئله زمین و تعیین حدود و دعاوی مربوط به آن رسیدگی می کرد.

مسکنی لازم است، فرمودم که به محض وصول حکم شریف من، برای سکونت افراد مذکور مسکنی تدارک کنید، به هنگام آمدن با چاووش^۱ فرستاده شوند، چون به آنجا رسیدند و تحویل داده شدند، در آن مکان تدارک شده فرود آورده شوند. تا فرمان من نباشد، رخصت مده که با کسی ملاقات کنند. فی ۱۰ شوال ۹۶۶ (۱۵۵۸) (به ابراهیم چاووش داده شد).

۴

[درباره عصیان صوفیه‌ها^۲ در معالقره^۳]

به قاضی معالقره حکم می‌شود، مکتوب فرستاده خیر داده‌ای که قریب هفتاد هشتاد سوخته^۴ جمع شده‌اند و در صدد فسادند، حتی در قصبه^۵ تو راهزنی می‌کنند. سه نفر از آنان دستگیر شده‌اند و سزایشان را داده‌ای، بقیه^۶ به سوی قوغری^۳ و ایصاله^۴ گریخته‌اند. اگر عودت کنند، مردم شهر به این دلیل که ممکن است مقابله با آنان طبق امر شریف نباشد، از مقابله خائف‌اند. حال در این باب به خضر - دام عزه - که سابقاً حاکم پرزرین^۵ بوده و حالا در آن حوالی مشغول حراست است، برای رفتن و جستن و دستگیر کردن اهل فساد حکم شریف ارسال شده است، فرمودم که... به محض وصول تو نیز حاضر شوی و مثل او اهل فساد مذکور را عودت دهی، اگر خواستند فساد کنند، چه مردم قصبه و چه مردان سایر ولایات جمع شوند، اهل فساد را به چنگ آورند و طبق شرع و قانون دقیقه‌یی را از کیفر دادن به آنان فوت مکن. بدین نحو که اگر اهل فساد مذکور به هنگام دستگیری به جنگ و جدال مباشرت کنند، و در حین جنگ کسی از آنان به قتل برسد، به سبب قتل آنان بازخواستی نخواهد بود. مردم را از این امر آگاه کن و در باب به جنگ آوردن آنان سعی و اقدام کن. به این بهانه در

رتال جامع علوم انسانی

۳

۱. چاووش: (چاووش)، در قدیم افراد قابل اعتمادی بودند که دربار و ادارات دیگر مشغول کار بودند. امروز به معنی گروهیان سوّم است.

۴

۱. صوفیه: محرّف سوخته به معنی طالب علم است که در عشق دانش بسوزد. البته تعبیر از راه طنز به کار برده شده است.

۲. معالقره (معلقه): مرکز قصبه‌یی در استان ادرنه.

۳. قوغری: باید محلی در استان ادرنه باشد.

۴. ایصاله: محلی در نزدیکی ادرنه است.

۵. پرزرین: یکی از شهرهای آلبانی امروز.

۶. محل خالی مانده است.

امور کسانی که به حال خود هستند دخالتی نشود. باید کسانی را که با آلات حرب برای فساد جمع می‌شوند، به کیفر برسانی. فی ۴ ذیقعدہ ۹۶۶ (۱۵۵۸) (به نوکر قاضی داده شد. این نامه نیز به اندرون فرستاده شده است).

۵

[درباره سیاحت طایفه ایشیق با طبل و نقاره در شهرها در ایام اعیاد]

به قاضی ادرنه^۱ حکم می‌شود که حالیا در ایام سلطنت همایونم، اقصای مردم اجرای شرایع احمدی و منتهای مراسم انقیاد بر احکام مصطفوی است، و مقصود شریف من هم از نصب والیان و حاکمان در ممالک محروسه و سیعة الاکناف من، منع و دفع و اطوار مغایر شرع شریفه (در اقطار و امصار) است. حال چنین است. پیش از این امر شده است در اعیاد ممالک محروسه من که بعضی افراد به لهو و لعبی خلاف شرع مشغول می‌شوند، برای خاطر آنکه چندین فسق و فجور انجام نگیرد، و در چنان قبیل اعیاد اعمال خلاف شرع انجام ندهند، تنبیه و تأکید شده بود که آنچنان افعال شنیعه منع و دفع شود. اکنون تحت حوزه قضایی تو بعضی اهل فسق به اسلوب سابق، مخالف شرع شریف و مغایر امر، طبل و نقاره و سرنا می‌زنند، و چندین نوع ملاعب و نواهی مرتکب می‌شوند، بجز این بدعت‌های یاد شده، طایفه ایشیق در ایام عاشورا علمها بلند می‌کنند و با طبل و نقاره و دف و تنبک آشکارا در شهر می‌گردند. با آنکه منع چنین اعمالی بر حکام مسلمین لازم است، شنیده می‌شود که رخصت می‌دهند و منع نمی‌کنند. فرمودم معلوم شود که اکنون انجام چنین افعال شنیعه که سابق بر این منع و دفع شده بود، این بار چرا رخصت داده شده است و باعث عدم منع آن چیست؟ و من بعد لزوم منع آن را دستور دادم، به محض وصول حکم شریفم، بعد از این هیچکس نباید در اعیاد برخلاف شرع شریف طبل و نقاره بزند و اظهار ملاعب و مناهی کند. کسانی را که چنین کارهایی انجام می‌دهند منع کنند، و حتی در ایام عاشورا و اوقات دیگر، طایفه ایشیق را با چنان وضعی نباید بگردانی. کسانی را که به منع توجهی نکنند باید به حسب شرع الشریف ادب کنی. رونوشت این حکم شریف را باید در آنجا به سجل محفوظ بنویسی. حالا و من بعد کسی را به انجام کارهای مغایر با امر همایون من و مخالف شرع شریف و ناداری. فی ۱۹ ذی القعدہ ۹۶۶ (۱۵۵۸).

۵

۱. به مصطفی بیگ که در حوزه محافظت ادرنه بود نیز فرستاده شده است.

۶

[در باره عصیانِ صوفیه‌ها در مرزيفون^۱]

به امیر ایالت سیلستره^۲ و محافظ آماسیه، سنان پاشا حکم می‌شود که این روزها قاضی مرزيفون نامه فرستاده و خبر داده است که در ولایت روم طایفه سوخته‌ها [در اصل: سوختوات] پا گرفته‌اند، هر دسته‌ی چهل و پنجاه نفرند و با آلات حرب و تفنگ از قصبه‌ی به قصبه دیگر می‌روند و در صدد فتنه و فسادند. حال فرمودم لازم است که اهل فساد مذکور دستگیر شوند. حکم شریفم که وصول یافت، در این باب پی‌گیر باش و به هر طریق که باشد تدارک کن و آنان را به دست آور و کسانی را که فساد و شناخت آنان به وجه مشروح ظاهر شود به کیفر اعمالشان برسان تا برای سایرین مایه عبرت باشد. محلّ خاص مزبور، محلّ اقدام و جای اهتمام است. چنانکه باید اهتمام کن و در باب دستگیری آنان دقیقه‌ی را فوت مکن. فی ۲۵ ذیقعه ۹۶۶ (۱۵۵۸).^۳

۷

[در باره تفتیش طایفه ایشیق به سبب
سخنان مغایر با شرع محمد(ص) از طایفه
ایشیق در زاویه صاری صالتق در قصبه
وارنه^۱]

به قاضی وارنه حکم می‌شود که به امضای نایب قصبه بالچق، صورت سندی به سنده سعادت من عرض و خبر داده شده است که در حوزه قضایی تابع تو، در زاویه صاری صالتق واقع در قلعه موسوم به کالی آقرا^۲ شخصی به نام محمد از طایفه ایشیق، بعضی کلمات مخالف شرع شریف و دین اسلام بر زبان می‌آورد. پیش از این حکم شریفم به ممالک محروسه ام

۶

۱. مرزيفون: قصبه‌ی در استان سیواس در شهرستان آماسیه.
۲. سیلستره: سلسره قصبه‌ی در ۳۶۰ کیلومتری صوفیه در بلغارستان.
۳. ایالت روم مرکب است از سیواس (پاشا سنجاقلی)، آماسیه، چروم، بزوق، دیوریک، جانیق و عربگیر. در همان تاریخ در حوالی عثمانجوق هم صوفیه‌ها عصیان کرده‌اند. همچنین در ولایت حمید هم عصیان صوفیه‌ها بروز کرده است. مؤلف.

۷

۱. وارنه: شهری در ساحل دریای سیاه در بلغارستان.
۲. کالی آقرا: به توضیح شماره ۴۵ در پیشگفتار، قالی آقرا نگاه کنید.

ارسال و امر شده است که در چنان زاویه‌ها طایفه ایشیق را که اهل بدعت و مغایر با شرع شریف‌اند، راه ندهی. بنابر آن فرمودم در این باره که معروض شده است، پی‌گیر باشی و ببینی که ایشیق مزبور کلمات مخالف شرع که بر زبان آورده از چه مقوله‌بی است و کیست. علاوه بر آن ببین که آیا ساکنان زاویه مذکور از طایفه ایشیق و اهل بدعت‌اند یا اهل سنت و جماعت که به حال خودند. حال چگونه است بنویس و اطلاع ده. فی ۱۲ محرم ۳۹۶۷ (۱۵۵۹).

۸

[درباره عدم ورود صوفته‌های بدون ضامن و مسلح به بناها]

به قاضی مغنیسا حکم می‌شود که در محمیة مغنیسا، متولی عمارت والده من - طاب ثراها - به درگاه معالی من نامه فرستاده و عرض کرده است که به عمارت واقع در محمیة مزبوره از اطراف صوفته‌ها و افراد لوند [= لوندات] مسلح می‌شوند که از فساد خالی نیستند و خواسته است که در مورد عدم ورود سوخته‌های بدون ضامن و یراقدار به عمارت مزبوره حکم همایون صادر شود. فرمودم که به محض وصول در این باب دائماً پی‌گیر باشی، بر وجهی که عرض کرده‌اند به عمارت مزبوره سوخته یراقدار و بدون ضامن را راه ندهی و چنانکه باید تنبیه و تأکید کنی و کسانی را که به منع توجهی نمی‌کنند به عرض برسانی. فی غرة ربيع الاول (۱۵۵۹).

۹

[درباره اضلال مردم از طرف یکی از مریدان اوغلانلرشیخی^۱]

به قاضی اسکدار حکم می‌شود که شنیده شده است این روزها یکی از مریدان بابای اوغلان شیخ، به نام شیخ، قریه‌های اطراف قصبه مزبور را سیاحت می‌کند، چندین کس را اضلال کرده است و کارهای مخالف شرع شریف انجام می‌دهد. باید فرد مزبور و حتی

۳. در مورد جلوگیری از بدعت این ایشیق‌ها بار دیگر حکمی به قاضی وارنه نوشته شده است (۱۰ صفر ۹۶۷).

۸

۱. مسلح را به جای kereti گذاشته‌ایم که معنای برای آن نیافتیم.

۹

۱. اوغلانلرشیخی: اولاتلر شیخی ابراهیم افندی از خلفای سیدسیف‌الله افندی است، طبع شعر هم دارد، در ۱۰۶۶ هجری وفات کرده، در استانبول مدفون است.

همراهان او را دستگیر کنی و با قید و بند به سُدّه سعادت من بفرستی. امر کردم و دستور دادم به محض رسیدن بالی چاووش، شیخ مزبور و همراهان او را دستگیر و به مشارالیه تسلیم کنی و با قید و بند به سُدّه سعادت من بفرستی. فی ۲۷ جمادی الاخره ۹۶۷ (۱۵۵۹) (به بالی چاووش داده شد).

۱۰

[درباره تفتیش ایشیق‌های درگاه صاری صالّتی در وارنه]

به قاضی وارنه حکم^۱ و به محمد متصرف زعامت و ناظر اموال حکم می‌شود که به اطلاع رسیده است که در حال حاضر در تکیه‌های حوزه قضایی تو، بعضی ایشیق‌های اهل بدعت در حال گرد آمدن اند و از ضلالت و فساد و شناخت خالی نیستند. درباره منع ایشیق‌هایی که بر شعار اهل سنت و جماعت نیستند و بر بدعت و ضلالت اند، پیش از این احکام شریفه صادر شده بود. هم اکنون هم همان امر همایون من کماکان مقرر است و به محض وصول باید در این باره با دقت و اهتمام بی‌گیر باشی. در قصبه مزبوره در چنان تکیه‌ها ایشیق‌هایی را که بر مذهب اهل سنت و جماعت نیستند و با بدعت و ضلالت و خلاف شرع رفتار می‌کنند باید منع و دفع کنی. هیچ کس را به انجام کار خلاف شرع رخصت ندهی. کسانی را که به منع توجهی نمی‌کنند با اسم و رسم بنویسید و به عرض برسانید تا بعد که امر جلیل القدرم به هر نحو که درباره آنان صادر شود، مطابق آن عمل کنید. اما به این بهانه از دخالت و تجاوز خلاف شرع به افرادی که به حال خودند و بر طبق صلاح، پرهیز کنید و به این دستاویز از اخذ و جلب بیش از حد پرهیزید و کاملاً بر حق باشید. فی ۱۰ صفر ۹۶۷ (۱۵۵۹) (به مصطفی نوکر زعیم محمد داده شد).

۱۱

[درباره مست شدن صوفیه‌های سیلوری^۱]

به قاضی قواله^۲ و قبودان^۳ قواله حکم می‌شود که قاضی سیلوری نامه فرستاده که

۱۰

۱. روی کلمه را پاک کرده‌اند.

۱۱

۱. سیلوری: قصبه‌ی در ساحل دریای مرمره در ۶۰ کیلومتری غرب استانبول.

۲. قواله: قصبه‌ی در سلانیک در ساحل دریای اژه (بحر الجزائر).

۳. قبودان: از Capitan ایتالیایی، به معنی رئیس، سرکرده.

متسیدی^۴ به نام الله الله بن سیدعلی با سوخته‌های خود به نامهای: یوسف بن محمود، احمد بن منصور و محمد بن ولی مست شده در بازار سیلوری با آلت حرب از بعضی یهودیان و نصارا عصا و عمامه، از بعضی چاقو و از بعضی آقچه باده خواسته‌اند، به بعضی از مسلمانان هم دست درازی کرده، از قصبه بیرون آمده به جانب استانبول متوجه شده‌اند. در نزدیکی گورستان قصبه مزبوره کافر ذمی به نام ساراندوز را گرفته و لخت کرده‌اند، در صدد کشتن او برآمده‌اند که ذمی مزبور فریاد کرده، زارعان اطراف و چند تن مسلمان و ذمی به آنجا رسیده‌اند، سوخته‌های مزبور تیر انداخته، شمشیر و چاقو کشیده، علی، غلام تحصیلدار اوقاف آن قصبه به نام ولی را با تیر و چاقو زده و کشته‌اند. سپس تیرها و شمشیرها را بر اثر چندین جنگ و جدال رها کرده‌اند، به هنگام مغرب به مجلس شرع احضار شده‌اند، به موقع استماع سخنان، چون مولای غلام مزبور، ولی، گفته است که غلام من به دست سوخته‌های مزبور به قتل رسیده است، یوسف مزبور با تیر زده، والله الله با چاقو زده، قصاص او را از افراد مزبور بگیرید، سوخته‌های نامبرده گفته‌اند که تیر و کمان و شمشیر از آن ماست، ولی ما کسی را به قتل نرسانده‌ایم. جم غفیری^۵ از مسلمانان گفته‌اند و شهادت داده‌اند که سوخته‌های مزبور کشته‌اند. آنان اهل فسادند، علی‌الخصوص شخص مذکور که الله الله نام دارد، سردهسته اهل فساد است. چند یار با یوسف مزبور و بعضی سوخته‌ها طرفهای غروب به اطراف رفته نزدیک ظهر دوباره به آبادی برگشته‌اند. اهل فساد و درنده‌اند. استفسار شده، به عرض رسانده است که دائماً بر سر فساد و شناعت‌اند. اکنون امر می‌کنم که سوخته‌های الله الله بن سیدعلی، یوسف بن محمود، و محمد بن ولی نام را باید تنبیه کنی و افراد مزبور را سیاست کنی، بنویسی و اطلاع دهی که امر شریفم اجرا شده است. فی ۹ رجب ۹۷۶ (۱۵۵۹) (به کدخدای سپاهی اوغلانلری^۶ داده شد).

۱۲

[دربارۀ تفتیش درویشان تکیه آق یازیلی بابا در وارنه]

به قاضی وارنه حکم می‌شود که به وسیله زعیم فعلی، محمد، نامه فرستاده، به عرض رساننده و خبر داده‌ای که در محلی به نام «سبق»، تابع حوزه قضایی وارنه که به موجب امر

۴. متسید: کسی که خود را به دروغ به خاندان پیامبر (ص) می‌بندد، سید دروغین.

۶. سپاهی اوغلانلری: سر بازاران سوار حقوق بگیر در دوره عثمانی.

شریف، احوال ایشیق‌های ساکن تکیه آق یازیلی بابا تفتیش شده چند مسلمان از اهالی قریه‌های غریب برای خدمت به امرای سرحدات غلامان زیادی به تکیه مزبور فرستاده‌اند، غلامان مذکور در اطراف تکیه باغهایی فراهم کرده‌اند، انگور می‌فشارند و خمر می‌سازند و از فسق و فجور خالی نیستند. به لوندهای دیگری که می‌آیند خمر عرضه می‌کنند و می‌فروشند و باعث چندین نوع فساد می‌شوند. علاوه بر آن در تکیه مزبوره درویشانی را که حال و وضع اهل سنت و جماعت دارند نیز به وجه مشروح خمر عرضه می‌کنند. علی‌الخصوص در میان آنان مواج علی نام ایشیق حرآمزاده است که در جمیع اوقات از فساد خالی نیست. چون اهل فساد بوده تأدیب شده، بعد از چند روز «پروانه» و چند ایشیق دیگر عنوان کرده‌اند که کار تکیه باید به دست طایفه غلامان باشد، با غلامان بیگانه متحد شده میان اهالی تکیه مزبوره ولولهایی انداخته و موجب فساد کلی شده است. به این سبب فرمودم که افراد مزبور را به همراه آدمهای معتمد به سده سعادت من بفرستی. ربیع الاول ۹۶۷ (۱۵۵۹) (به محمد خاصگی^۱ مزبور داده شد).

۱۳

[درباره باز کردن پارچه سبز از سر علی که بدون امر دور سر خود پیچیده است] به امیر وقاضی قیصریه حکم می‌شود که شخصی علی نام، ساکن خود قیصریه به دستاویز داشتن امریه علامتی سبز دور سر پیچیده به مسلمانان تعدی می‌کند. امریه صحیح نیست، باز کردن پارچه و اعلام به اشراف را دستور دادم. به محض وصول حکم شریف من پارچه سبز را از سر او بردار. من بعد نگذار که علامت سبز دور سر خود بپیچد. منع و دفعش کن. اگر به منع توجهی کرد، تأدیب کن، چنین کن. فی ۳ صفر المظفر ۹۷۳ (۱۵۶۵).

۱۴

[درباره فرصت ندادن به فساد صوفیه‌های بولی^۱ و قسطنطنیه] به لالا^۲ حکم می‌شود، شنیده شده است که بعضی طوایف سوخته در بولی و قسطنطنیه و

۱۲

۱. خاصگی: اصطلاحی است که درباره وابستگان به دربار به کار می‌رفت. چون این اصطلاح بیشتر در مورد کنیزان محبوب به کار می‌رفت، در مورد مردان تعبیر «خاصگی آغا» استعمال می‌کردند.

۱۴

۱. بولی: یکی از شهرستانهای استان قسطنطنیه در شمال ترکیه. ۲. لالا: به مرئی شاهزادگان گفته می‌شد.

برخی طایفه غریب در کاتقری^۳ هستند. فرمودم که در این باب پی گیر باشی، هر جا که از آن طایفه سوخته و غریبه سراغ بگیری، گروهی گردآوری، قبل از آنکه مباشرت به فساد کنند، تعداد کافی افراد تعیین کن و بفرست، دستگیرشان کن، کسانی را که فساد و شناعت آنان ثابت و ظاهر شود، با شرع و قانون به کیفر برسان. در شهر و ولایت از آسیب و گزند طایفه غریب و سوخته باید زیاده احتیاط کنی. فی ۲۵ شوال ۹۷۳ (به «پیری» دربان حضرت شاهزاده داده شد).

۱۵

[درباره تعیین بدرالدین مدرّس مدرسه
ردوس برای کتابت تفسیر در محضر
ابوالسعود افندی^۱]

به بدرالدین مدرّس مدرسه ردوس حکم می شود که به وسیله اعلم العلماء المتبحرین، افضل العلماء المنورین مولانا مفتی ابوالسعود - ادام الله فضائله - به عرض رسیده است که آمدن تو لازم است. این، از طرف مشارالیه به عرض رسیده است. دستور دادم که به محض وصول حکم شریف من تأخیر نکنی، بیایی و در خدمت مشارالیه به خدمت کتابت تفسیر شریف مشغول باشی. چنین کن. فی ۱۷ رجب ۹۷۲ (۱۵۶۴).

۱۶

[درباره سند دادن به زاویه‌یی که شیخ مصطفی در صوغداق^۱ گشوده بود]
به قاضی صوغداق حکم می شود، در محلی به نام صوق صو که فعلاً در حوزه قضایی توست، شیخ مصطفی نام با درویشان عزیز خود زمینی را هموار کرده، مسکن و زاویه‌یی ساخته، با آمدن و اسکان بعضی افراد در آن حوالی هم محلّ مزبور را قریه گفته‌اند. در آن

۳. کاتقری: (کنفری) یکی از شهرستان استان قسطونیه.

۱۵

۱. ابوالسعود افندی: ابوالسعود احمد عمادی از بزرگترین علمای دوره عثمانی است. در زمان سلطان سلیمان و سلطان سلیم ثانی، سی سال شیخ الاسلام بود. در سال ۹۸۲ هـ در ۸۷ سالگی درگذشته است. تفسیری که در سند از آن یاد شده، تفسیری عظیم است به نام «ارشادالعقل السلیم الی مزایبالقرآن العظیم».

۱۶

۱. صوغداق: Sudak شهری در ساحل دریای سیاه در شبه جزیره کریمه.

زمان اراضی که تا کَفَه^۲ ادامه داشته، عُشر شرعی را برای زاویه تعیین کرده و سند داده‌اند. شیخ مزبور فوت کرده است، آن محل را پسرانش، احمد و علی تصرف کرده‌اند. حال برای اخذ عُشر حُکم طلب می‌کنند.

دستور دادم که به محض وصول حکم بالذات بر سر محل مزبور بروی، ببینی که چه تعداد خانه است، درویشان چند نفرند، افرادی که از خارج آمده‌اند چند نفرند، زمینهای قابل زراعت چقدر است، زمینی که شیخ متوفی هموار کرده است چقدر است، زمینهایی که بعد مردم شخم زده‌اند چقدر است، هر سال چه مقدار محصول به دست می‌آید؟ نکته‌ی را پنهان نکنی، مفصل بنویسی و صورت جلسه کنی. تعداد درویشان و افرادی که از جای دیگر آمده‌اند چند نفرند، و زمین چقدر است و هر سال چه چیز به دست می‌آید؟ همه را خبر دهی. فی ۸ صفر ۹۷۵ (۱۵۶۷) (به محمد، دربان حضرت پاشا داده شد).

۱۷

[درباره تعقیب طایفه ایشیق مستقر در آخیولی^۱]

به قاضی آخیولی حکم می‌شود که نامه فرستاده و عرض کرده‌ای که در قصبه آخیولی در ناحیه خاتون ایلی طایفه ضلالت پیشه ایشیق انگیزته شده‌اند. رئیس آنان به نام باغچلی درباره ایشیقی به نام طور می‌گوید که حاشا پیغمبر است و او بر وی اعتقاد دارد^۲. بعلاوه به مسلمانانی از اهل سنت و جماعت که عبادت می‌کنند، می‌گوید بیهوده گرسنه راه می‌روید و سر بر زمین می‌کوبید. درون کتب فرایض کاه و سبوس می‌ریزد، کاه را چارپا و سبوس را سگ می‌خورد. می‌گوید هر کس آن کتابها را بخواند چارپا و سگ است و طعنه می‌زند و مقابر مسلمانان را مقبره یزید می‌خواند، برای مردگان خود قبرهای جدید احداث می‌کند. با چنین اعمالی با کفر تام، قوم امی خالی‌الذهن را اضلال می‌کند. اکثر مردم ناحیه مزبوره تابع او شده‌اند و من غیر حق به قتل نفوس و اخذ اموال سعی می‌کنند. مردم خودبه‌خود به زنجیر ضعف بسته شده‌اند، از شر آنان راحت ندارند. در تفحص به سر و علانیه در احوالشان، قضیه بر وجه مشروح مشاهده شد. غیرت حق هجوم کرد، باغچلی مزبور و رسول و عیسی از

۲. کَفَه: در ساحل دریای سیاه که روسها آن را Feodosia می‌خوانند.

۱. آخیولی: شهری در روم ایلی در ساحل دریای سیاه.

۲. روش را پاک کرده‌اند.

مريدان او دستگير شدند. افراد مزبور گفتند که کافر بوديم، اکنون به اسلام آمديم. پس از توبه و استغفار به ضامن سپرده شدند. یکی از مريدان و دزدان و سردستانگان خاص باغچه‌لی مزبور، حسام الدین که برای خرید الوار آمده بود، دستگير شد، در حال اعزام گريخت. مردم گرداگرد شخصی باریش سیاه، که از قزلباشان آن سوی ساحل است و در میان آنان سکونت دارد و به صورت ظاهر بویاجی احمد نام دارد، جمع شدند. آن افراد ضلالت پيشه و طاغی تحمل نکردند^۳ و به سده سعادت من متوجه شده‌اند.

حال باید آن افراد غایب دستگير شوند، احوالشان مورد تفتیش قرار گیرد. اگر آن موارد معروض ثابت شود، حبس شوند. امر کرده دستور دادم که به محض وصول دستور، در این باب بالذات پی گیر باشی و افراد مذکور و غایبان را به هر حال در بسترها و جایگاهها، اما بالجمله از روی شرع لازم است به وسیله کسانی بجویی و بیاوری و احوالشان را مطابق حق تفتیش کنی و ببینی که احوال آنان بر آن وجهی است که عرض کرده‌ای، اگر ثابت شود، محکم در بند کن، صورت اسناد آنان را به سده سعادت من بفرست. بعد امر من به هر وجهی که صادر شود مطابق آن عمل کن. فی ۱۵ صفر المظفر ۹۷۵ (۱۵۵۶) (به ابراهیم چاووش لاز^۴ داده شد).

۱۸

درباره عصیان صوفته‌ها در بیگ‌بازاری^۱
و در آتش سوزندان کوچ‌نشینی که کفر
می‌گفت^۲

به مشارالیه^۲ حکم می‌شود که نامه فرستاده به عرض رسانده و خبر داده‌ای که حکم شریف رسیده که باید در ایالت قسطنطنیه بعضی طایفه سوخته که از فساد خالی نیستند، بررسی و دفع کنی. به موجب فرمان شریف به جانب بیگ‌بازاری و آنقره رفته، تحقیق کرده، دیده‌ای که پانزده تن سوخته از طایفه مذکور جمع شده و در صدد فسادند. با رفتن به کانفری کيفر آنان را داده‌ای، بقیه پراکنده شده به محل مزبور نرسیده‌اند. در محل متعلق به ایالت

۳. کلمه «فساده» نوشته، پاک کرده‌اند.

۴. لاز: قوم ساکن در ساحل جنوب شرقی دریای سیاه که از نژاد مردم قفقازند، به شجاعت و پرحرفی شهره‌اند.

۱۸

۱. بیگ‌بازاری (بلدبازاری): قصبه‌ی در ۸۰ کیلومتری شمال غربی آنکارا.

۲. یعنی حاکم بروسه.

خداوندگار دو نفر سوخته که به ارتکاب بعضی شقاوت مشهور بوده‌اند دستگیر شده‌اند، يك نفر به کیفر رسیده و یکی را آورده و حبس کرده‌ای و بعضی در ایالات دیگر پراکنده شده‌اند. مسلمانان خبر داده‌اند که در قصبه بیگ بازاری از طایفه کوچ نشین شخصی به نام آرغایب که از اهالی سلطان بایزید^۳ است که بعد از محاربه قونیه در محلی خالی که تابع بیگ بازاری است، سکونت کرده، دزدی می‌کند و فساد او را نهایت نیست. دستگیر شده، در هنگام تفحص احوال او گفته‌اند که شخصی خبیث است. از او کلمه کفر آمیز هم صادر شده، در حق او شرع اجرا نشده است. برای قتل او فتوای شریف در دست است، فتوای شریف و صورت مجلس سابق را آورده‌اند. جمع کثیری از عدول مسلمین بالمواجهه بر خبائث او شهادت داده‌اند و خبر داده‌اند. همه صورت مجلس و اسناد و فتوای شریف که در حق او صادر شده به سده سعادت من عرض شده است. او با بعضی از محرمان در زندان بروسه^۴ محبوس است. اکنون امر می‌کنم که شخص مزبور را احراق بالنار کنید^۵. دستور دادم که چون نامه وصول یافت، فرد مزبور را احراق بالنار کنی و بنویسی و عرض کنی که امر به جای آمد. فی ۱۳ ربیع الاول ۹۷۵ (۱۵۶۷) قاضی عسکر به عرض رسانده است، به کدخدای او قره چاووش داده شد.

۱۹

[درباره ایشیق‌های زاویه صاری بابا در دنیزلی^۱]

به بیگلر بیگی آناتولی و قاضی دنیزلی، حالیا به درگاه معلای من نامه فرستاده، عرض و تقریر کرده‌اند که ایشیق‌های گرد آمده در زاویه صاری بابا در قصبه دنیزلی همه اهل بدعت و ضلالت‌اند...^۲، شب و روز با ساز و سوز فسق و فجور می‌کنند. کسانی را که با نام عمر و عثمان به آنان می‌رسند، بدنامشان می‌خوانند و تا نامشان را تغییر ندهند رخصت زیارت نمی‌دهند و کسانی را که به زیارتشان می‌آیند، ابتدا در بیرون به سجده وامی‌دارند و بعد اجازه زیارت می‌دهند. خودشان اکثر اوقات تارك الصلوة‌اند، اگر بپرسید که چرا نماز نمی‌خوانید، می‌گویند خدمت به این ولی ما را کفایت می‌کند. اکثر شریران و اشقیای آن دیار مرید آنان

۳. شهر کوچکی در نزدیک خاک ایران که به نام بایزید پسر سلیمان قانونی و برادر سلیم ثانی است.

۴. بروسه: شهری در مغرب شبه جزیره آسیای صغیر در جنوب شرقی دریای مرمره.

۵. احراق بالنار: در آتش سوزاندن.

۱۹

۱. دنیزلی: کوچکترین و شرقی‌ترین شهر استان آیدین.

۲. رویش را پاک کرده‌اند.

شده‌اند و به اهل سنت و جماعت بغض و عداوت شدید می‌ورزند. لازم است که احوال آنان بررسی و مشاهده گردد.

دستور دادم که به محض وصول حکم شریف من، از جانب خود به سرّ و علانیه، افراد معتمد علیهم بفرستی که با تغییر شکل ظاهر بروند و اوضاع و اطوار ایشیق‌های مزبور را تجسس و تفحص کنند که آیا آن بدعت و ضلالت که به آنان نسبت می‌دهند، اصلی دارد، چگونه است؟ چنانکه احوال آنان را از روی حقیقت با اطلاع قاضی به طور شرعی تفتیش کرده، موارد ثابت شده را بنویسی و به اطلاع برسانی. افرادی را که اصل ضلالت آنان اثبات شود، زندانی کنی. فی ۲۳ ربیع الاخر ۹۷۵ (۱۵۶۷) (به قیودان فرستاده شد که تسلیم کند).

۲۰

[درباره ایشیق‌های آخیولی]

به قاضی آخیولی حکم می‌شود که پیش از این در باره تفتیش آنکه معروض داشته بودی که بعضی از ایشیق‌ها مسلمانان را اضلال می‌کنند و ضرر عام دارند، حکمی شریف به وسیله یکی از چاووشان درگاه معلاً، ابراهیم ارسال شده بود. شنیده می‌شود آنان که در آن هنگام دستگیر نشده بودند، اکنون برگشته‌اند و به اختلال خلق مشغولند. فرمودم که به محض رسیدن حکم شریف من افراد مذکور را دستگیر کنی و احوال آنان را مطابق دستور بررسی کنی. فی ۷ ج ۹۷۵ (۱۵۶۷) (به حسن چاووش پسر قرق سنان اوغلی داده شد).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

[درباره محافظت و تأمین استراحت شیخ

زنگی از فرزندان شیخ احمد یسوی، به

هنگام رفتن به حج]

به قضاتی که تارسیدن به شام شریف در مسیر راه قرار دارند حکم می‌شود که دارنده فرمان همایون، شیخ زنگی - زیدتقوای - از فرزندان شیخ احمد یسوی و درویشان همراه اوست که نیت زیارت بیت الحرام و روضه مطهره سیدالانام - علیه الصلوة والسلام - کرده‌اند. درباره عدم دخل و تعرض در راه و در طی منازل و مراحل صدور امر شریفم را خواسته‌اند. دستور

۲۱

۱. احمد یسوی: از شاعران و متصوفان ترکستان که در ۱۱۶۶/۰۱۵۶۲ هـ درگذشته است.

دادم که مؤماًلیه و درویشان و اصحاب همراه او را هیچ فرد، مخالف شرع شریف دخل و تعرض نکند، و آنچه زاد و زواد^۲ آنان تدارک شود. در محلّهای لازم قلاووز در اختیار آنان قرار گیرد و آنان را سالم و امن به شام شریف بفرستید. فی ۲۲ رجب ۹۷۵ (۱۵۶۹).

۲۲

[در باره عصیان صوفته‌های قسطنطنیه]

به امیر ایالت قسطنطنی حکم می‌شود که حالیا به درگاه معلّی من کس فرستاده خبر داده‌ای که در ایالت قسطنطنیه در دامنه کوه‌های صعب العبور، محلّهای به نام مدرسه احداث شده، در ایام زمستان به هر مدرسه‌یی بیست سی نفر سوخته لوند می‌آیند و قشلاق می‌کنند. چون اول بهار فرا می‌رسد هر یک با آلت حرب به ایالت می‌آیند و بر مسلمانان انواع ظلم و تعدی روا می‌دارند. هنگامی که برای خام کردن و دستگیری آن افراد، پنهانی کسانی فرستاده می‌شود، به سبب اخبار بعضی کسان به دست نمی‌آیند، بعد هم که به هر ترتیبی به دست می‌آیند، بعضی قضات از آنان حمایت می‌کنند و شناعت‌های آنان را ثبت نمی‌کنند. پیش مدرّسان مدرسه‌های مذکور می‌روند و همراه آلت حرب و تفنگ دوسه شب می‌خوابند و یا ورو معین آنان می‌شوند و مدرّسان، سوخته‌های بدون ضامن می‌گیرند.

دستور دادم که به محض وصول سوخته‌های از آن مقوله را دستگیر کنی و اگر بگریزند در بستر و مخفیگاهها باید طبق شرع آنان را بجویی و بیاوری و به وجهی سریع و مطابق حق تفتیش کنی و ببینی که آیا قضیه بر همان منوال است که به عرض رسیده است، پس از اثبات و ظهور از روی شرع، آنان را شدیداً به کیفر برسانی. مدرّسان باید معین و مشخص شوند و سوخته بدون ضامن نپذیرند. اگر سوخته‌های بدون ضامن و با تفنگ بپذیرند، بنویسی و به سده سعادت من عرض کنی. فی شوال ۹۷۵ (۱۵۶۷) (به داوود کدخدای وی داده شد).

۲۳

[در باره تبعید صوفته‌های عاصی در بولی]

به وزیر بازنشسته مصطفی بیگ حکم می‌شود، نامه فرستاده اعلان کرده‌ای که به سبب افزونی فسادهای طایفه سوخته که در دوسه جای واقع در بولی گرد آمده‌اند، به دویست نفر سپاهی از میان سپاهیان بدون آنکه به لباس نظامی ملبّس شوند، برای حمله بر اهل فساد به

۲. زواد: جمع زاد، آرزوخوا.

آنان تفنگ داده، عازم رفتن شده‌ای، بعضی از آن دویست نفر سپاهی مذکور با تو بر سر آن خدمت حاضر شده و برخی حاضر نشده‌اند. به‌رحال اسامی سپاهیان را که با تو همراه شده‌اند تهیه کن و بفرست. دستور دادم که به محض وصول برای کیفر دادن به سوخته‌های اهل فساد از پوشیدن لباس نظامی خودداری شود، اسامی سپاهیان را که با تو بر سر خدمت رفته‌اند و تیمار آنها را با مقرری آنان طبق معمول فراهم کن و به سدهٔ سعادت من بفرست که به خدمت محافظت تعیین شوند، اما در تیمار افراد به این عنوان که در محاربه دریا نتوانسته‌اند شرکت کنند^۱، دخالتی نکن. به موجب امر سابق دربارهٔ کیفر دادن به سوخته‌های اهل فساد مساعی جمیله به کار بر. فی ۲۵ شوال ۹۷۵ (۱۵۶۷) (به نوکر او که عریضه را آورده بود داده شد).

۲۴

[دربارهٔ ردّ تکلیف تقسیم پول بین فقرای ترکیه از طرف

شاه ایران برای شادی روح سلطان سلیمان قانونی]

به حضرت پیااله پاشا حکم می‌شود، ایلچی که از طرف شرق آمده است، خبر می‌دهد که در باب دادن آقچه به فقرای ممالک محروسه برای شادی روح مرحوم و مغفور^۲له پدرم، خداوندگار - طاب ثراه - از طرف شاه ایران اذن شریف مرا طلب کرده‌ای، اما مقرر است که اهل سنت و جماعت به صدقه‌یی از آن مقوله تمایلی ندارند. فرمودم که به محض وصول در این باره اقدام کنی، دستور دهمی که آدم او را بیاورند، تأکید و تنبیه کنی که در این باب آقچه مفید نیست، اگر چنان آقچه‌هایی دارند که صدقه بدهند، میان فقرای مملکت خود صدقه دهند و توزیع کنند. کاری مغایر امر من انجام ندهند و در این باره اقدامی نکنند. فی ۱۷ شوال ۹۷۵ (۱۵۸۷) (به علی چاووش داده شد).

۲۵

[دربارهٔ ضبط اموال و اشیای مربوط به شیخ حسام]

به امیر آنقره و قاضی شهر حکم می‌شود، تو که امیر ایالتی به سدهٔ سعادت من نامه فرستاده خبر داده‌ای که اسباب پیدا شده، پوستینها و قالیچه‌های مربوط به ملحدی شیخ حسام نام که از طایفهٔ حیمانه ظهور کرده، میان دوستانی که در اطراف دارد، پراکنده شده

است، بعلاوه مقدار زیادی عمامه، پول و یراق دارد. سر خلیفه او محمود و قزل علی نام شناخته شده اند. اکنون دستور دادم که به محض وصول خلیفه های مذکور ملحد مزبور را دستگیر و اسباب دفن شده را از آنان تفحص کن و برای کشف آنها اقدام و اهتمام کن و به طور پنهانی دوستان او را در آن اطراف جستجو و با حسن تدارک دستگیر کن. افرادی را که از دوستان راستین اویند و اهل فساد بودن آنان ظاهر شده است حبس کن و اسباب او را که پنهان کرده اند، به دست آور و آنهایی را که در جای دیگر امانت نهاده شده، همه را، هر چه هست صورت برداری کن و به سده سعادت من اعلام کن. اما به این بهانه در مورد افرادی که بیگناهند، مخالف شرع قویم دخل و تجاوز نشود. کسانی را که باید دستگیر شوند، به حسن تدارک دستگیر کن و چیزهایی را که محتاج عرضه است، بنویسد و خبر دهید. فی ۵ ذی القعدة ۹۷۵ (۱۵۶۹) (به حمزه چلبی کاتب داده شد).

۲۶

[درباره صورت برداری از ماترک مربوط به شیخ حسام مصلوب]

به امیر آنقره و قاضی آنقره و قاضی سفریحصار^۱ حکم می شود، شیخ حسام که پیش از این به دار آویخته شد، هر مقدار که ماترک دارد صورت برداری شود. دستور داده فرمودم که شیخ حسام مذکور هر مقدار که اثاث دارد، هر يك را با نوع جنس آن صورت کنید، مهر بزنید و به عرض برسانید. فی ۱۸ محرم ۹۷۶ (۱۵۶۸) (به شعبان، نوکر مصلوب مزبور داده شد).

۲۷

[درباره تفتیش تکیه واقع در کلیبولی^۱]

به قاضی کلیبولی حکم می شود که در آن سوی روستای برهان در قصبه مزبوره شخصی در درون کوهی خانه‌یی به عنوان تکیه احداث کرده است. شنیده می شود که تکیه مذکور خوابگاه دزدان و حرامیان آن حوالی شده است. فرمودم به محض رسیدن حسام، از رؤسای خاصه - زید قدره - درباره مسئله فوق به وجهی سریع اقدام کنی و ببینی که تکیه قدیمی نباشد و اگر بدان وجه بعدها احداث شده و مخفیگاه دزد و حرامی است، رفع کنی. شنیده شد که

۲۶

۱. سفریحصار: یا سیوری حصار، مرکز قصبه‌یی در استان آیدین در ۱۳۵ کیلومتری جنوب غربی آنکارا.

۲۷

۱. کلیبولی: شهرستانی در استان اورنه در ساحل دریای مرمره.

بعضی طوایف سوخته در اطراف تیر و کمان و دیگر آلات حرب به دست دارند، در آن باره نیز چنانکه باید پی گیری کن، اگر واقعیت داشته باشد، آن طوایف سوخته را که با تفنگ و تیر و دیگر آلات حرب می گردند، دستگیر کن، یراقهایشان را بگیر و حبس کن و حال واقعی آنان را به صحت به عرض برسان. فی ۲۱ صفر ۹۷۶ (۱۵۶۸) (به صواباشی داده شد).

۲۸

[درباره صوفته‌هایی که در حمید ایلی^۱ عصیان کرده‌اند]

به امیر حمید ایلی حکم می شود که قبلا خبر داده بودی که بعضی سوخته‌ها [در اصل: سوختوات] در لوای حمید جمع شده بودند، چون بر سر شقاوت بودند، افرادی برای دستگیری آنان فرستاده شده، آنان فرار کرده‌اند، اکنون در قصبه یلواج شصت نفر سوخته جمع شده و مباشرت به فساد کرده‌اند، پنجاه نفر فرستاده شده در قصبه یلواج با هم روبه‌رو شده‌اند. چون به مجلس شرع دعوت شدند، اطاعت نکردند و به مجادله و محاربه مشغول شدند. پس از آنکه از میان آنان دو نفر به نامهای سنان و صارو و دو سوخته دیگر به قتل رسیدند، بقیه فرار کردند. چهار نفر نیز که دستگیر شده‌اند، شکنجه شدند و فساد مخصوصاً شرآ آنان به اثبات رسیده است و خواسته‌ای که در اسپارته^۲ سیاست شوند. به محض وصول [فرمان من] افرادی را که سوخته نام دارند و تفنگ و یراق حمل می کنند، اگر از دعوت به شرع اطاعت نکردند، آن نوع افراد را به کیفر برسانی، هر کس که در آن قتال به قتل برسد خونش هدر است. در آن باب پی گیری باش. فی ۳ ربیع الاول ۹۷۶ (۱۵۶۸) (به کدخدای او داده شد).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم ۲۹ ماننی

[درباره از میان بردن سلیمان فقیه در آماسیه^۱]

به امیر آماسیه حکم می شود، خبر رسیده است که اکنون شخصی در قصبه بوداق دوزی که به سلیمان فقیه مشهور است، از خلفای حکمرانان جانب فوقانی است، با بعضی از ملاحده و

۲۸

۱. حمید ایلی: قصبه‌بی در استان قونیه امروز.

۲. اسپارته: مرکز شهرستانی در استان قونیه.

۲۹

۱. آماسیه: شهری در استان سیواس واقع در ۱۷۵ کیلومتری شمال غربی سیواس.

مفسدان که خلیفه نامیده می‌شوند، متفق شده گروهی تشکیل داده، از اضلال خلق خالی نیست. دستور دادم که به محض وصول دربارهٔ سلیمان مذکور و دیگر ملاحظه و مفسدان تابع او به طور پنهانی تحقیق کن که آیا او او خلفای جانب فوقانی است. اگر بر سر الحاد است و اوضاع و حرکات نامشروع انجام می‌دهد، با اطلاع قاضی اراضی با حسن تدارک افراد مذکور را دستگیر کن. بدون آنکه به کسی افشا کنی، مخفیانه به قزل ایرماق بیر و غرقشان کن و یا به وجهی دیگر چنانکه مناسب تشخیص داده شود، ادعا کن که دزدی و حرامگیری کردند و به کیفرشان برسان. فی ۲۲ ربیع الاول ۹۷۶ (۱۵۶۸) (به محمد چاووش داده شد).

۳۰

[حکمی که دربارهٔ تفتیش احوال اکمچی اوغلی در قسطنطنیه نوشته شده]

به امیر قسطنطنیه و قاضی کوره حکم می‌شود که امیر قسطنطنی و قاضیان کوره و دوره کانی (= Dürëkani) به درگاه معلای من نامه فرستاده، خبر داده و شکایت کرده‌اند که محمد نام خطیب معروف به اکمچی اوغلی شخصی است مشهور و معروف به رفض، خارج از دین اسلام، منکر چهاریارکبار و زندیق و ملحد است. حاشا دربارهٔ قرآن عظیم کلمات نامشروع بر زبان آورده، طایفه فسقه پیرو خود را گرد آورده، دائماً به علما و صلحا اهانت می‌کند، سخنان تلبیس آمیز ابداع کرده، علاوه بر آنکه بعضی را از راه به‌در کرده، علی‌الدوام بر تزویر و تلبیس و شر و شقاوت مشغول است. علما و صلحا و ائمه و خطبا و سایر رعایا و برایای قصبه کوره گفته‌اند که وی به رفض و الحاد تمام شهرت دارد، این مطالب در دفاتر اسناد هم ثبت شده است. مفتی زمان هم به قتل او فتوی داده و از بین بردن او به هر وجه لازم شمرده شده است. برای آنکه فرد مذکور در سدهٔ سعادت من حاضر شود، یکی از چاووشان درگاه معلای من... فرستاده شده است، در محل تفتیش کنید. دستور دادم که به محض وصول بالذات در این باره پی‌گیر باشی و با اطلاع چاووش و اهل وقوف و اهالی محل به وجهی سریع از روی حقیقت و دقت اهتمام به تفتیش و تفحص کنی و ببینی بر آن وجه است که معروض شده است، اگر از روی شرع ثابت و آشکار شود که خطیب مزبور بر آن وجه کلمات نامشروع گفته و اهانت کرده او را حبس کن و احوال او را چنانکه واقع شده بنویس و با سند ثبت کن. بعد امر من به هر وجهی که صادر شود، طبق آن عمل کن. فی الربیع الاخر ۹۷۶ (۱۵۶۸).

[دربارهٔ به کیفر رسیدن ملاحظهٔ نزدیک آماسیه و تدابیری که بعداً باید دربارهٔ آنان اتخاذ شود]

به امیر آماسیه، الیاس بیگ حکم می‌شود که به درگاه معلای من نامه فرستاده خبر داده‌ای که به مقتضای حکم شریفم که پیش از این به تو فرستاده شده بود، بر افراد متعلق به بالا، به هر یک چیزی (یعنی تهمتی) بسته شد، دستگیر شدند و در یک شب به کیفر رسیدند بدون آنکه کسی واقف شود و در آن حوالی کسی به نام سوخته باقی نمانده، همه جلای مسکن کرده‌اند...^۱ کسانی هم که مانده‌اند ضمانت داده‌اند که اگر تذکره‌یی به دست نداشته باشند، هیچکس آنان را نپذیرد، و ملاحظهٔ مذکور با انتساب به ثروتمندان آن دیار^۲ هنگامی که باید مثل دیگران دستگیر شوند، هر یک از ثروتمندان، آنان را یاری و مظاهرت می‌کنند و تسلیم نمی‌کنند. بعضی اهل فساد هم گریخته و به دیار دیگر رفته‌اند. صدور حکم مؤکد شریف را به امرا و قضات آن نواحی در این مورد که به هنگام استرداد آن حرامزاده‌ها در تسلیم تردید نکنند و اگر پنهان شوند، تجسس کنند، خواستار شده‌ای. و پیش از این تعدادی لوئدات^۳ به نام سوخته ظهور کرده‌اند و خانهٔ دژدار قوجه (= Koca) را غارت کرده، عیال او را برداشته و رفته‌اند. برای دستگیری آنان ده نفر برگزیده و فرستاده‌ای، به هنگام مقابله پنج شش حیوان رها شده، سر شخصی ارزنده بریده شده، یکی دیگر هم زخمی دستگیر شده که او نیز به کیفر رسیده است. قضات می‌گویند که در مورد ملاحظه ضامن لزومی ندارد و مانع می‌شوند. بعلاوه هر آنچه تحریر کرده‌ای، همه، علی‌التفصیل معلوم [ذات] شریف من شده است. حال من به دیانت و استقامت تو اعتماد همایون پیدا کرده‌ام، به مقتضای حسن فراست و فرط کیاست، هر آنچه دیده‌ای به ظهور رسانده، حق مفسدان را کف دستشان گذاشته‌ای، من بعد، چه در مورد دستگیری طایفهٔ مزبوره و چه اهل فساد و لوئدات، چنانکه لازم است، باید پی‌گیری شود و حرامزاده‌یی را که به ناحیهٔ دیگر برود و متحصن شود باید دستگیر کنی، تعلل و تساهل نکنی. در مورد تسلیم آنان حکم شریف من به امرای ایالات و قضات چروم^۴، قسطنطنیه و کانگری فرستاده شده است. دستور دادم که به محض وصول در این باره پی‌گیر باشی، اگر

۱. قسمتی خالی مانده است.

۲. رویش را پاك کرده‌اند.

۳. لوئدات: جمع لوئد به معنی هواپرست، تنبل، عیاش و بیکار است.

۴. چروم: (چوروم): مرکز قصبه‌یی در شهرستان یوزغاد در استان آنکارا.

افرادی مثل آنان از طایفه ملاحظه و سوخته‌ها که در ناحیه تو فساد و شناختشان بر طبق شرع ثابت و ظاهر شود، هر کس باشد دستگیر کنی و مطابق شرع به سزای اعمالشان برسانی، چنانکه عرض کرده‌ای، کسانی را که یاور اهل فسادند به کیفر برسان. اگر بعد از این افرادی چون او یآوری کنند، اسامی آنها را بنویس و به درگاه معلای من عرض کن که آنان هم به کیفر برسند. اما در این باب تدارک عاجل کن. در مورد کسانی که به کار خود مشغولند تعصب مکن، از انجام کار خلاف واقع و از اخذ و حلب اکیداً حذر کن. محلّ خاصّ مزبور محلّ اهتمام است. دقیقه‌ی را فوت مکن. فی ۱۳ جمادی ۹۷۶ (۱۵۶۸).

۳۲

[درباره کیفر دادن به ملاحظه مرزيفون]

به بیگلر بیگی روم حکم می‌شود، نامه فرستاده، خبر داده‌ای که به موجب امر شریف که درباره ملاحظه فرستاده شده بود، شخصاً به دشت مرزيفون رفته‌ای و به تدریج مطابق صورت، آن کسانی را که دستور داده شده بود به کیفر رسانده‌ای، اما افرادی خارج از آن صورت، به نام آن [ملحد] مشهورند که نامشان در دفتر نیست، لذا جرأت دستگیری نداشته‌ای. چون عرض کرده‌ای اگر افرادی که در خارج دفترند و به آن نام شهرت دارند هم باید دستگیر شوند، امر شریف عنایت شود، به این سبب دستور دادم که به محض وصول افرادی را که به آن نام مشهورند، احوالشان را با اطلاع قاضی اراضی با دقت و اهتمام تفتیش کنی و ببینی که فی الواقع چنان است که شهرت دارند یا چگونه است. باید احوالشان را به هر صورت که ظاهر و ثابت شود، طبق وقوع به تفصیل و مشروح بنویسی و با صورت جلسه‌ها به درگاه معلای من عرض کنی. فی ۲۳ جمادی الاخر ۹۷۶.

۳۳

[درباره مجازات کسانی که خواستار اقامه نماز

جمعه و استماع خطبه در بوزاق بودند]

به امیر بوزاق حکم می‌شود، اعلام کرده‌ای با آنکه در قصبه حسین آباد در سه چهار محلّ

۳۲

۱. مرزيفون: مرکز قصبه‌ی در شهرستان آماسیه در استان سیواس.

۳۳

۱. بوزاق: منطقه‌ی در آناتولی در نزدیکی بوزعاد.

مسجد هست، از استماع خطبه شریفه و شنیدن اسامی مُنیفه چهاریار - رضی الله تعالی عنهم - اجتناب می شود، نماز جمعه اقامه نمی گردد و بوزطغان نام از اهل فساد، حسین از سپاهیان قریه، یول قولی از قریه قیابوگن، یرقولی و یعقوب از قریه منشار، طرفدار خضر شاه اند که برخی حرامی اند و به دزدی شهرت دارند و گریخته اند.

دستور دادم که به محض وصول در این باب چنانکه پی گیر باشی، در احوال ائمه و خطبا و جماعات مخفیانه تتبع و تجسس کنی و ببینی افرادی که اجتناب می کنند و نماز جمعه نمی خوانند چه نوع افرادی هستند و خطبا و ائمه آنان ملحد و رافضی اند و چگونه اند. بالجمله افرادی که از استماع خطبه اجتناب می کنند و نماز جمعه نمی خوانند، هر که باشند و در هر جا و هر روستایی که ساکن باشند، اسامی آنان و کیفیت حال هر یک را مفصل و مشروح بنویسی و به سده سعادت من عرض کنی تا بعد امر من در مورد آنان به هر وجه که باشد، طبق آن عمل شود.

عرض کرده ای که سپاهی کفه^۲ مهمات را تحویل مخزن نمی دهد و عناد می کند، اگر چنان است که عرض کرده ای تیمارش را به دیگری بده، در این باره به بیگلربیگی حکم شریف فرستاده شده است. اما احوال سایرین را ببین، اگر فی الواقع اهل فساد باشند، شرعاً باید حبس شوند. اگر کردارشان ثابت و معلوم شود، دستگیر و حبس کن و موقوف را مفصل و مشروح بنویس و مطلع کن. فی رجب ۹۷۶ (۱۵۶۸).

[درباره مجازات قزلباشان آماسیه و مرزیفون]

به امیر آماسیه و قاضی مرزیفون حکم می شود که نامه و سند فرستاده اید که چون حکم شریف وارد شد، به موجب فرمان در مورد تفتیش بعضی ملاحده به نام قزلباش، احوال اشخاصی به نامهای وهاب دده، محمد ولی که در خود مرزیفون مظنون بودند، مطابق شرع مورد تفتیش قرار گرفتند، به هنگام رؤیت، فی الواقع افعال قبیحه و اوضاع فضیحه مخالف شرع شریف ابراز کردند، و قزلباش بودن آنان به شهادت عدول مسلمین به ثبوت رسید و حکم شد که افعال ثابت شده عیناً ثبت شود، باید افراد مذکور را به همراه اشخاص معتمد به سده سعادت من بفرستی. امر کرده دستور دادم که به محض وصول تأخیر نکنی، افراد مذکور را به همراه اشخاص معتمد باید به سده سعادت من بفرستی. اما به آدمهای خود تنبیه و تأکید اکید کنید که در راه و بیراه و منازل و مراحل دقیقاً مواظب و محافظ باشند. از فرار و غیبت آنان از روی غفلت زیاده حذر کنند، چنانکه اگر اهمال و سهل انگاری کنند و به طریقی باعث

فرار آنها شوند و از دست بگریزانند، عقوبت مختصّ آنان محققاً در مورد این افراد اجرا خواهد شد. از این رو بصیر باشند و غفلت و اهمال نورزند. فی ۲ ذی القعدة ۹۷۸ (۱۵۷۰).

۳۵

[درباره مجازات قزلباشان قسطنونلی و طاشکیری^۱]

به امیر قسطنونلی و قاضی کوره^۲ و طاشکیری حکم می شود که شخصی به نام الیاس از طرف اهالی قریه حمید یوگی که فعلاً تابع طاشکیری است، به درگاه معلای من آمده و خبر می دهد که در نزدیکی آن قریه در قریه های به نامهای: حاجی یولک، قراجه قیا و قزلجه ویران چندین نفر به نام قزلباش هستند، حتی در قریه یی به نام حاجی یوگی، شخصی به نام قره رجب هم قزلباش شده، خاتونش به مجلس شرع آمده گفته است که رجب مذکور قزلباش است، با قزلباشانی چون خود گرد می آیند، شبانه به جایی خلوت می روند، با ساز و ضرب و دیگر آلات لهو اختلاط می کنند، باده و شمع را خاموش می کنند (کذا) و عورت های یکدیگر را تصرف می کنند. زوج مذکور در سخن گفتن بالمواجهه به لکنت زبان افتاد که در صورت جلسه درج است. دستور دادم که صورت جلسه را ابراز کنی. به محض وصول دستور در این باب چنانکه باید پی گیر باش و این موضوع را به وجهی سریع تتبع و تجسس کن. آنچنان افراد را در حالی که به صورتی پنهان مجلس کرده اند، دستگیر و حبس کن، اسم و رسم آنان را بنویس و مآوقع احوال آنان را به سده سعادت من عرض کن. فی ۸ ربیع الاول ۹۷۹ (۱۵۷۱) (به یکی از اهالی قریه به نام خضر داده شد).

۳۶

[درباره جمع کردن قالیهایی که از ایران به تربتهای حضرت علی و حسین (ع) آمده، و روی آنها اسمهایی نوشته شده، و گستردن قالیهای آناتولی]

به بیگلر بیگی بغداد حکم می شود که به سده سعادت من نامه نوشته و اعلام کرده ای که قالیهایی که در تربت شریف حضرت امام علی و حضرت امام حسین - رضی الله تعالی علیهما

۳۵

۱. طاشکیری: مرکز قصبه یی در ۴۴ کیلومتری قسطنونلیه.
۲. کوره: نام قصبه یی مرکب از نوزده روستاست در نزدیکی مغنیسا.

(کذا)۔ و حرم محترم آنان پهن شده است، سابقاً از جانب بالا [ایران] آمده و روی آنها اسامی بافته شده است و احوال ملاحظه‌بی را که برای زیارت می‌آیند، خبر داده‌ای و اعلام کرده‌ای که لازم است به جای قالیه‌های مذکور برای آستانه جامع شریف از قالیه‌های روم وده عدد قالی دیوان فرستاده شود، اما اندازه آنها ارسال نشده است. چون اندازه طول و عرض آنها را عرض نکرده‌ای، دستور دادم که به محض وصول تأخیر نکنی، هر مقدار قالی که لازم است و طول و عرض آنها چقدر باید باشد، اندازه آنها را بگیری و به سده سعادت من بفرستی تا چنانکه لازم است تدارک و ارسال شود. فی ربیع الاول ۹۷۹ (۱۵۷۱) (به درویش چاووش داده شد).

۳۷

درباره قتل شخصی که آمدن مهدی (عج) را در ایالت روم بر زبان آورده] به بیگلربیگی روم حکم می‌شود که نامه و صورت مجلس فرستاده، خبر داده‌ای که شخصی به نام قلی (در اصولی قولی) می‌گوید مهدی زمان می‌آید و سخنانی مخالف شرع شریف نبوی بر زبان می‌راند، تقریرات او و زندانی شدنش را (خبر داده‌ای). امر کردم که قلی مزبور تنبیه شود. امر کرده دستور دادم که به محض وصول، بی توقف شخص مزبور را سیاست کنی و به جای آمدن، امر مرا به عرض برسانی. اگر افرادی باشند که در آن مقوله باعث اضلال و اختلال می‌شوند و سخنانی مخالف شرع شریف می‌گویند و از شخص مزبور متابعت می‌کنند و رفقای که به هوای او می‌روند، با قید و بند به آستانه سعادت من بفرست تا شکنجه شوند. فی ۲۷ ذی القعدة ۹۷۹ (۱۵۷۱) (در دربار به کدخدای او داده شد).

۳۸

[درباره سیدی دروغین که در مغنسیا^۱ به واسطه دختران باکره احضار جن می‌کرد] به لالافرخ بیگ حکم می‌شود که نامه فرستاده، خبر داده‌ای که اکنون در اطراف مغنسیا سیدی دروغین ظهور کرده و مدعی است که جن احضار می‌کند و جای دفینه‌ها را از آنها خبر می‌گیرد، حيله می‌کند و مسلمانان را می‌فریبد و می‌گوید که برای احضار جن دختر باکره لازم است، از چندین دختر ازله بکارت کرده و به این نوع حيله و فساد شهرت یافته است،

بعضی از فسادهایی که به او نسبت داده‌اند، مسجّل شده است که صورت جلسه‌ها را فرستاده‌ای. حال امر کرده فرمودم که در مورد شخص مزبور با اطلاع قاضی اراضی تفتیش کنی. به محض وصول تأخیر نکنی، شخص مزبور را احضار کن و باز دربارهٔ احوال او به موجب شرع شریف تفتیش کن و ببین که اگر فساد و شناخت او ثابت و ظاهر است و مسلمانان بر خبث او شهادت می‌دهند، مجال نده، در چاهی که در زندان مغنیا است تا روز مرگ حبس ابد کن، موقوف را چنانکه هست بنویس و خبر ده. فی ۷ شوال ۹۷۹ (۱۵۷۱) (به رئیس دربارتان سلطان مراد داده شد).

۳۹

[دربارهٔ زندانی کردن قزلباشان نیکسار^۱]

به قاضی نیکسار حکم می‌شود که نامه فرستاده‌ای حکم به دست مولانا سیدمصطفی داده شده در این مورد که خیر داده‌ای در قصبهٔ مزبور شیخ زاویه مطایی [= Matayi]، اردوان و چراغ، و علی و دیگران قزلباش و رافضی‌اند، تفتیش کند و اگر واقعیت دارد، واقع امر را به شخص مزبور توجیه کنی، گفته‌ای که آدم فرستاده شده طبق شرع شریف دعوت شده‌اند، اما اطاعت نکرده‌اند، فرار کرده‌اند. سابقاً برادرشان به نام آرژمان که در دفتر سرخ سر (قزلباش) بود، به وسیلهٔ بیگلر بیگی به قتل رسیده، اینان فرار کردند. و این مسائل را مسلمانان بیفرض خیر داده‌اند. قاضی عسکر من نیز به عرض درگاه عالم مسیر من رسانده است، آنان را به وسیلهٔ افراد واجد شرایط باید پیدا کنی و بیاوری و برای شکنجه بفرستی. دستور داده فرمودم افراد مزبور را هر جا که هستند، پیدا کنی و بیاوری، احوال آنان به وجهی سریع تفتیش کنی و ببینی چنانکه عرض کرده‌ای، حالشان به حسب شرع الشریف ثابت و ظاهر است، صورت واقع را با صورت مجلسی به وسیلهٔ افراد قابل اعتماد به سدهٔ سعادت بفرستی تا به زندان با اعمال شاقه فرستاده شوند، اما به افراد قابل اعتماد خود محکم تأکید و تنبیه کنی که از فراری دادن آنها حذر کنند و نیز تفتیش تماماً از روی حق انجام پذیرد و از اخذ و جلب و کارهای خلاف شرع قویم حذر کنی. فی ۲۴ صفر ۹۸۰ (۱۵۷۲) (به سیدمصطفی مذکور داده شد).

۳۹

۱. نیکسار: شهری در ۵۰ کیلومتری توقات (توقاد) در سیواس.

۴۰

[در بارهٔ خلع عمامه از سیدهای دروغین]

به بیگلر بیگی ارزروم حکم می‌شود که سابقاً طایفهٔ معروف به چاغراغان اولادی که در آن دیار ساکن بودند، دعوی سیادت می‌کردند، عمامهٔ سبزی می‌پنجیدند، حالیا در سیادت آن طایفه شبهه پیدا شده است، در آن باب از طرف نقیب الاشراف مطالبی به سدهٔ سعادت عرض شده است، پارچه‌های سبز باید از سرهای آنان گرفته شود، دستور دادم که سند آنها لزوماً و ناچار به درگاه معلائی من بیاید. فرمودم که به محض وصول دربارهٔ سیادت آن طایفه به وجهی سریع پی‌گیری شده، هر جا که ساکن باشند جمع شوند، اگر بار دیگر ادعای سیادت کنند و عمامهٔ سبز بپنچند، پارچه‌های سبز از سرشان بردارند، اگر در این باب سند ابراز کنند و جرأت ادعا پیدا کنند. با اسناد به سدهٔ سعادت من بفرست که در درگاه معلائی من در حضور نقیب الاشراف، احوال آنان طبق حق بررسی شود. فی سلخ صفر ۹۸۰ (۱۵۷۲) (به سیدحسن تسلیم شد).

۴۱

[در بارهٔ توقیف حروفی مشربان در حوالی فیلیبه^۱]

به قاضی فیلیبه و تاتار بازاری^۲ حکم می‌شود که اعلام کرده‌اید حالیا در ناحیهٔ فیلیبه در قریهٔ معروف به امور اویش اشخاصی به نامهای عیسی خلیفه و عثمان خلیفه و شیخ آنان، و در قریهٔ مندیس نام از توابع قصبهٔ تاتار بازاری، شخصی به نام مصطفی ایشیق، حروفی مذهب شده و از اضلال مسلمانان خالی نیستند، امر کرده فرمودم شخص مذکور را هر جا که باشد با حسن تدبیر و تدارك دستگیر و اگر بر آن وجه مسلمانان را اضلال کند، مقید و محبوس به سدهٔ سعادت بفرستی، به محض وصول در این باره هر يك از شما، مفسدان قصبهٔ خود را بالذات پی‌گیری کنید و با حسن تدبیر و تدارك دستگیر کنید و در آن حوالی موافق شرع تفتیش کنید، اگر موارد الحاد ظاهر شود، محکم قید و بند کنید و همراه آدمهای معتمد، به حسب شرع الشریف موارد ثابت شده دربارهٔ آنان را صورت مجلس کنید و مقید و محبوس با صورت مجلس به سدهٔ سعادت من بفرستید. دستگیری افراد مزبور اهمیتی پیدا کرده است، چنانکه اگر به سبب اهمال شما غیبت کنند، عذری که در این باره بیان کنید اصلاً

۴۱

۱. فیلیبه: شهری در روم ایلی شرقی در ۳۷۳ کیلومتری شمال غربی استانبول.

۲. تاتار بازاری: قصبه‌ای در ۳۶ کیلومتری فیلیبه.

احتمال قبول نخواهد داشت و حامی ملحد به شمار خواهید آمد و به آن تقدیر تنها به عزل اکتفا نخواهد شد، عتاب و عقاب شایسته خواهد دید. بنابر آن با حسن تدبیر و تدارک دریاب دستگیری آنان انواع سعی و اقدام ظاهر کنید و در اهتمام در آن باب دقیقه‌یی را فوت نکنید. فی ۱۴ ذی القعدة ۹۸۰ (۱۵۷۲) (به سلیمان افندی داده شد).

۴۲

[در باره زاویه سیدغازی و مریدان آن]

به بیگلر بیگی آناتولی و قضاات کوتاهیه و سیدغازی حکم می‌شود که نامه فرستاده، خبر داده‌ای که حالیا مولانا یحیی مدرس مدرسه سیدغازی خدمت خانقاه طایفه ایشیق را که پیش از این از آنجا رانده شده‌اند خواسته است که جاهای محتاج به تعمیر آن را مرمت کند و به شرط عدم مالکیت ملزم شده است که فقط خدمت کند و رعایت حال طلبه را بنماید و عادات متعلق به فاسقان اولیه را ترك کند از اهل سنت و جماعت شود، به اوقات پنجگانه مداومت کند، لخت و عریان راه نرود، در این باره اذن همایون داده شد، تا الآن بر سر آن خدمت است، لکن شخص مزبور با طلبه متحد شده، علاوه بر محصول وقف، صدقات و نذوری که به عنوان وقف از اطراف می‌آید، بلع می‌کند. جاهای مهم اوقات را تعمیر نکرده، در حرم مسجد و مزار شریف طبل خانه احداث کرده، هر سال يك بار بدعتی را که کره ماهیه گویند، دوباره ایجاد شده است، چندین فسقه از اطراف جمع شده در حرم مزبور طبل و نقاره و بر بط می‌زنند، مال وقف در جاهای بیفایده مصرف می‌شود. طلبه و آینده و رونده خالی از رنجیدگی نیستند، مراد آن است که مال وقف را تصاحب کنند و هر سال به قضاات و نواب پیرو هوی به گونه‌یی عریضه می‌دهند و مدرسه و طلبه را می‌خواهند از میان ببرند. اما اگر چه به سبب آفت سماوی این بار وقف وسعتی ندارد، ولی در اصل وسعت تمام دارد. اگر متولی اوقاف، شیخ و کدخدایان و مأمور اوقاف، قبوض هزینه‌ها را تک به تک از روی دفاتر محاسبات ببینید و تفتیش کنند، اصلاً نیازی به تملك نیست چندین مال اوقاف ظهور می‌کند، از طرف طایفه مزبوره هم شخصی آمده می‌گوید که برای تعمیر آسیابهای روبه ویرانی و دیگر بناهای مهم، اوقاف خاص باید تملك شود، چون در خدمت متعلق به اوقاف اهتمام می‌ورزند، مدرس مزبور و طلبه با آنان عداوت می‌کنند و می‌گویند که به حسن زندگانی راضی نیستند. حال من رضای همایون ندارم که از طایفه مزبور عملی مخالف شرع قدیم صادر گردد. اما قبلاً عرض کرده‌ای مادام که طایفه مذکور که به خدمت اتم مقام شریف مأمور و داخل شوند، روز بروز خرابی بیشتر خواهد شد، به شرط آنکه اگر افراد مزبور به اوقات خمسه مداومت کنند و جاهای مورد نیاز اوقاف را

تعمیر کنند، از منهیات و اوضاع مخالف شرع فراغت داشته باشند، ایشیق‌های لخت را که بر سر رخص و الحادند به میان خود راه ندهند، اوقاف آنان به شرط آنکه به اسلوب پیشین آباد و احیا شود، رخصت همایون داده شده است. فرمودم که بالذات در این باره پی‌گیر باشی و ببینی که اگر مخالف امر من و شرع بنایی احداث کردند و وضعی مخالف شرع دارند، منع و دفع کن، رخصت نده که کار مخالف شرع انجام پذیرد. اصلاً فردی را که بر الحاد و رخص است و یا بدمذهبان دیگر را در میان آنان نگهداری، تنبیه کنی که مطابق شرع شریف اوقات خمسه را ادا کنند، نذور و صدقاتی را که برای مزار شریف دریافت می‌کنند، پنهان ندارند، با درستی بیاورند و با اطلاع متولی و شیخ خود به تعمیر وقف و مصارف مهمه صرف کنند، از اوضاع و اطوار مخالف شرع قویم حذر کنند، بعداً تنبیه کسانی که به اوقاف خمسه مداومت نمی‌کنند و بی‌نمازند، تو که قاضی اراضی هستی، دائماً تتبع کنی، آنچنان افراد را از میان آنان رفع کنی و رخصت انجام کار مخالف شرع ندهی، از اوقاف جاهای نیازمند به تعمیر را خواه آسیاب باشد و خواه املاک دیگر تعمیر و احیا کنی، اصلاً اجازه ندهی که جایی مشرف به خرابی باشد، قبضهای متولی اوقاف مزبور و مأمور اوقاف و مشایخ و محاسبات آنها در دفتر مفردات و مصارف آنها را طبق حق و بی‌قصور بگیری و بالجمله در تدارک امور متعلق به تعمیر و احیای آن مقام چنانکه باید دقیقه‌بندی فوت نکنی، تنبیه کن که طایفه مزبوره با طلبه حسن سلوک داشته باشند، آن چنان اموال محتاج به عرضه را برای وقف ندهند. این را هم به متولی وقف تنبیه کنید که من بعد خواه به مدرس و خواه به فرد دیگر به هیچکس چیزی پیشاپیش ندهد. اگر واجب باشد، به هر کس موجبی را که استحقاق دارد، بدهد، دفتر مفردات را حفظ کند که در حین محاسبه طبق آن جوابگو باشد و به وجهی ضرر و نقصان بر وقف متوجه نشود. فی ۱۵ شوال ۹۸۰ (۱۵۷۲) (به کسی که نامه را آورده بود داده شد).

۴۳

[درباره مجازات مریدان تابع ملحد حمزه نام در برغوس^۱]

به قضات رد و سجد^۲، خیره بولی^۳ و برغوس حکم می‌شود که حال امام و جماعت و دو نفر سپاهی از احباب ملحدی حمزه نام در قریه دمورچی یخشی از توابع قصبه برغوس، و مردم

۴۳

۱. برغوس: (در تداول بورغاز): خلیج و بندری در ساحل روم ایلی شرقی.
۲. رد و سجد: قصبه‌یی در ساحل مرمره در ۱۲۷ کیلومتری غرب استانبول.
۳. خیره بولی: مرکز قصبه‌یی در استان ادرنه.

آلاجه اوغلی از توابع قصبه حیره بولی و بعضی کسان مدعی شده‌اند، ولی و دوطالی در قریه ایل باسدی از توابع قصبه رد و سبج ساکنند، و در قریه‌یی به نام گوتجلی (Göteeli) احبای زیادی دارد، امام قریه‌یی به نام قلجلو و شخصی به نام رد و سبجلی قاپوچی محمد نیز از احبای اوست، اگر ملحد مذکور در شهر و خارج شهر پیروانی دارد، هر کس مطابق مرتبه‌یی که دارد تعزیر شود، پیروانش در حوزه قضایی هر کدام از شما باشد، با مباشرت اُورن چاووش طبق شرع تفتیش شود کسانی را که مرید ملحد مزبور باشند و بر محبت و تابعیت او روند، مطابق امر من هر کس را مطابق مقام او تعزیر کنید و اموال و حیوان او را به وسیله چاووش من ضبط کنید. فی ۱۱ شوال ۹۸۰ (۱۵۷۲) (به اورن چاووش داده شد).

۴۴

[درباره توقیف شمس الدین که سوخته‌های

عاصی در آناتولی را رهبری می‌کرد]

به لالا حکم می‌شود که تقریر کرده‌ای که دیوانه اویس نام که از شرکای مفسدی به نام شمس الدین که از خیلی زمان پیش در ولایت آناتولی رهبر سوخته‌ها و اهل فساد و شناعة بود، دستگیر شده، به هنگام سؤال از مخفیگاه و اقامتگاه شمس الدین مزبور، علاوه بر بیان اسامی بعضی کسان، می‌گوید که مشارالیه در قصبه بیگشهری از پسران شاهنجی در منزل شاهنجی اوغلی اقامت می‌کند و دوست اوست. دستور دادم که به محض وصول شاهنجی اوغلی علی را که مرقوم داشته‌ای، هر کجا که باشد دستگیر و حبس کنی، اگر متعهد شود که شمس الدین مذکور سر دسته مفسدان را تسلیم کند، افراد معتمدی را همراه کنی و در دستگیری اهتمام ورزید، چنانکه اگر دستگیر شد، مفسد مزبور را با قید و بند و اشخاص معتمد به درگاه معلای من بفرست. اما اگر تسلیم نکند و انکار و عناد ورزد، مجال ندهی همان شاهنجی اوغلی علی مذکور را با قید و بند به درگاه معلای من بفرست. فی ۲۸ رجب ۹۸۱ (۱۵۷۳) (به کدخدای او داده شد).

۴۵

[درباره توقیف قزلباشان آماسیه]

به امیر آماسیه و قضات لاذق^۱ و حوسه^۲ حکم می‌شود که قدوة العلماء مولانا مصلح الدین-

۴۵

۱. لاذق: (لادیق): قصبه‌یی در آماسیه سیواس.

زید تقوا - از مشایخ خلوتیه ساکن قصبه قویلو حصار، آدم فرستاده، حکم شریف طلب کرده است درباره اینکه از قریه‌یی به نام معمر آغاج از توابع قصبه حوسه، افرادی به نام شعبان و رمضان به قزلباشی شهره‌اند، به هنگام تفتیش قزلباشان از خوف قتل فرار کرده، به طریق خلوتیه سالک شده‌اند، سپس دوباره به آیین باطل برگشته و اخبار الحاد می‌کنند، در مسجد قریه‌یی باد به غبغب انداخته هر حادثه‌یی که پیش آید، سنّیان را مسئول می‌دانند، کلمات کفر آمیز می‌گویند، در آن باب فتوای شرعی می‌خواهد. دستور دادم که به محض وصول در این باب کاملاً پی‌گیر باشید، افراد مذکور را هر جا که هستند، پیدا کنید، اگر فرار کنند، به وسیله ضامن آنان و کسانی که شرعاً باید آنها را ببابند، پیدا کنید و بیاورید، اگر احوال آنان یکباره به وسیله شرع فیصله پیدا نکند، سریعاً به طریق حق تفتیش کنید و تنبیه که اگر فی الواقع شناخت افراد مذکور چنانکه عرض شده است، به حسب شرع ظاهر و ثابت شود، افراد مذکور را به حبسی محکم ببندازید و حقیقت حال آنان را علی‌التفصیل عرض کنید. بعد امر شریفم به هر وجه که باشد موجب آن عمل شود. اما به هنگام تفتیش از روی حق رفتار کنید، از اعلام خلاف واقع در قضیه احتیاط کنید. فی ۱۰ محرم ۹۸۲ (۱۵۷۴) (به خلیل چاووش داده شد).

۴۶

[درباره قتل کوچک محمد که در نوره قوب (= Nevrekop)]

درباره محمد (ص) سخنان نامناسب گفته است]

به قاضی نوره قوب حکم می‌شود که پیش از این حکم شریفم فرستاده شده بود که شخصی شقی به نام کوچک محمد که در خود نوره قوب که حاشا به سبب آنکه درباره حضرت رسالت پناه - علیه‌الفضل الصلوة - بعضی کلمات نامشروع و ناسزا بر زبان آورده بود، بازداشت شده، در اثنای سؤال جواب داده است که من قبل از بازداشت توبه و استغفار کرده‌ام در این باره تفتیش کنی که اگر قبل از بازداشت توبه کرده و دوباره کار خود را اعاده نکرده است، پس از تجدید ایمان به زندان با اعمال شاقه روانه شود، اگر نتواند ثابت کند که قبل از بازداشت توبه کرده، یا دوباره اعاده کرده و به قول ناسزای خود مقرر باشد، تأخیر روا نشود،

۲. حوسه: (حوضه): مرکز قصبه‌یی در ۳۳ کیلومتری آماسیه در سیواس.

۱. نوره قوب: نام قصبه‌یی زیبا در شهرستان سیروز در سلانیک (اکنون در خاک یونان است).

مطابق شرع به قتل برسد، در باره اش تفتیش کن، شنیده شده است که بدبختی به نام مصطفی بن قاسم از چاووشان میرمیران که ۱۷۷۹۰ آقچه از قریه‌یی به نام قوتوش در ناحیه نوره قوب از ایالت پاشا سنجاقی و جاهای دیگر تیمار می‌گیرد، به معاونت شقی مذکور برخاسته، دستور دادم که به محض وصول در این باره بالذات پی‌گیر باشی که اگر فی الواقع چاووش مذکور مفسد مذکور را کمک و معاونت می‌کند، احوال چاووش مذکور را به طور صحیح علی‌التعجیل بنویس و عرض کن، این مسئله از مهمات امور است. چنانکه باید پی‌گیر باش، از اعلام خلاف واقع در این قضیه احتیاط کن. فی ۲۵ جمادی ۹۸۴ (۱۵۷۶) (به حسن چاووش داده شد).

۴۷

[در باره ضبط کتب مربوط به شیعیان]

به امیر چوروم^۱ و قاضی اورته‌پاره^۲ حکم می‌شود که خبر داده‌ای جاسوس قره یعقوب عرضحالی از طرف مناش فقیه که پیش از این به اتهام رافضی بودن گرفته شده بود آورده است که از مردم حامان تابع قصبه اورته‌پاره، شخصی به نام ولی فقیه هنگامی که از [دیار] قزلباش می‌آمد، سی و چهار جلد کتاب رافضیان را آورده نزد من به امانت گذاشته بود، بعد از فوت او قره یعقوب مذکور مرا گرفته، حبس کرده، ولی اکنون کتابهای مذکور نزد من نیست. همچنین گفته است که [کتابها را] از جماعت مزبور در قشلاقی به نام اکین اوزی به شخصی به نام سلیم فقیه داده‌ام، او نیز به یونس و کلابی داده، حالیا در اندیشه اضلال مملکت اند. افراد مذکور و کتابهای مذکور باید به طور پنهانی به دست آید و به سده سعادت من عرض شود. امر کرده دستور دادم که چون حکم شریف من به وسیله قره یعقوب مذکور برسد، در این باب چنانکه باید پی‌گیر باشی، افراد مذکور را پنهانی با حسن تدبیر دستگیر کنی و بینی اینکه می‌گویند کتابهای مذکور را فی الواقع مناش فقیه به سلیم فقیه، یونس و کلابی داده صحیح است، یا غیر واقعی است، چگونه است. به تمام غور مسئله رسیدگی کنی، کتابهای مزبور را هر جا که هست، به دست آوری، افراد مزبور را حبس کنی و ماجرا را طبق واقع بنویسید و عرض کنید. اما در این باب کاملاً بر راه حق باشید و به این بهانه بر هیچکس ظلم و تعدی و

۴۷

۱. چوروم: (چوروم): مرکز قصبه‌یی در شهرستان یوزغاد در نکارا.
۲. اورته‌پاره: باید قصبه‌یی در نزدیکی آنکار باشد.

اخذ و جلب و عرض قضیه بر خلاف واقع زیاده بر احتراز باشید. فی ۱۹ رمضان ۹۸۴ (۱۵۷۶) (به قره یعقوب مذکور داده شد).

۴۸

[در باره مجازات حروفی مذهب‌ان در فیلیبیه^۱]

به قاضی فیلیبیه حکم می‌شود که مولانا محمد که اکنون نایب الشریع در محکمه فیلیبیه است، نامه فرستاده که پیش از این حکم شریف رسیده به موجب حکم شریف در روستای معروف به امور او به سی از توابع قصبه مزبور درباره افرادی به نامهای عیسی خلیفه و عثمان تحقیق شد، کسر و کور شده‌اند و در قریه (معد؟) از قصبه تاتار بازاری ایشیق معروف به مصطفی ایشیق^۲ حروفی مذهب شده، از اضلال مسلمانان خالی نیستند از این سبب فرمان شده است که احوال افراد مذکور تفتیش شود، در تفتیش معلوم شده است عیسی خلیفه و ایشیق مصطفی مرده‌اند، عثمان خلیفه دستگیر شده، بعد از آنکه ثابت شده است که شیخ سماو بوده، خود نیز گفت که شش سال در این الحاد و ضلالت بودم. اعلام کرده‌ای افرادی را که تابع هوای خودند و حروفی مذهبند در حین تفحص لیست می‌شوند و به درگاه معلائی من ارسال می‌گردند. بعضی مفسدان هم از هوسهای افراد مزبور تبعیت می‌کنند، کسانی که از روی شرع الحاد و ضلالت آنان به ثبوت برسند، درباره سیاست آنان مطالب را به عرض برسان. فرمودم که چون حسین چاووش برسد، به مباشرت چاووش مزبور، کسانی را که بدان ترتیب تهمت الحاد حروفی دادند تفتیش و تفحص کن، کسانی که ثبوت یافتند، در مورد آنان آنچه لازم است اجرا کن، افرادی که سپاهی و محتاج عرض اند، بنویس و خبر ده، لیکن به این بهانه کسانی که تهمتی بر وجه مشروح ندارند^۳ از اخذ و جلب و انجام کار خلاف شرع شریف حذر کن. فی ۴ ذی القعدة ۹۸۴ (۱۵۷۶) (به آدم کرد افندی داده شد).

۴۸

۱. فیلیبیه: شهری در روم ایللی شرقی.
۲. همان‌طور که در میان اهل اسلام طایفه ایشیق طایفه‌ی مذموم است، در میان کفار هم طایفه پرات (= Birat)
۳. قسمتی خالی مانده است.

[دربارهٔ قتل يك قزلباش در البستان^۱]

به بیگلر بیگی ذوالقدریه^۲ و قاضی البستان حکم می‌شود تو که قاضی هستی نامه فرستاده، خبر داده‌ای که در روستای ایناج از توابع قصبهٔ البستان، شخصی به نام بیتمش ابدال یا (بیلمیش ابدال) قزلباش شده، باید طبق شرع به کیفر اعمال خود برسد. حال دستور دادم شخص مزبور را دستگیر کنی. به محض وصول دستور شخص مزبور را به اتهامی دیگر دستگیر کن، احوال او را به موجب شرع شریف به مقتضای حکم همایون که در این باب سابقاً ارسال شده ببین، اگر فی الواقع چنان است، که به عرض رسیده است و رفض و الحادش ثابت شد، به موجب حکم همایون که قبلاً دربارهٔ کسانی که بر سر رفض و الحاد بودند، فرستاده‌ام، عمل کن. دربارهٔ او نیز طبق شرع عمل کن. فی ۲۵ رجب ۹۸۵ (۱۵۷۷).

[دربارهٔ قتل کسانی که در ملطیه برای

شخصی که به نام شاه اسماعیل ظهور کرده،

صدقه می‌فرستند]

به امیر ملطیه حکم می‌شود که در توابع ایالت مزبور، طوایفی به نامهای: ایزلو، رشوان، اشطانلو، سولاقلو، شیخ حسینلو، صویدانلو، اگر بیگلو، آداقلو، قلاچقلو، بزکی، چقالو، مهران، قره‌ساز و کومورلو از آن شقی که به نام شاه اسماعیل ظهور کرده، متابعت می‌کنند. محمّد که از میان آنان دستگیر و به درگاه معلای من فرستاده شده، اقرار کرده است و گفته است که من می‌دانم که چه کسانی از بین آنان نذر فرستاده‌اند. محمّد مزبور با قید و بند به آن جانب فرستاده شده است. فرمودم که به محض وصول تأخیر نکنی. از میان جماعات مذکور کسانی را که به رفض و الحاد معروفند و به شقی مزبور صدقات و نذر می‌فرستند، هر که باشند، پس از آنکه بر تو معلوم شد، دستگیر کنی و احوال آنان را با اطلاع قاضی اراضی طبق حق تفتیش کنی و ببینی اگر رفض و الحاد و ارسال نذر از روی شرع ثابت شود، بعد از تهیهٔ صورت مجلس، سیاست کن و بعد اجرای امر مرا بنویس و خبر ده و اما به این بهانه در مورد کسانی که به حال خودند، دخالتی مکن. فی ۲ رجب ۹۸۶ (۱۵۷۸).

۱. البستان: مرکز قصبه‌یی در مرعش.

۲. ذوالقدریه: شهرهای حوالی مرعش و البستان که به دست حکام ذوالقدریه اداره می‌شد.

[نشان همایونی که دربارهٔ فروخواباندن
عصیان صوفیه‌ها در آناتولی ارسال شده

[است]

حکم نشان همایون آن است که پیش از این به امرا و قضات احکام شریف ارسال شده است که طایفه سوخته به حال خود نیستند و در تحصیل و اشتغال خود نیستند، جمع می‌شوند، با تیر و کمان و سایر آلات حرب به روستاها و قصبه‌ها حمله می‌کنند، نوجوان بعضی از مسلمین را جبراً می‌کشند و می‌برند و فعل شنیع انجام می‌دهند، چندین قتل نفوس و غارت اموال کرده‌اند، اینچنین ظلمها و تعدیها نهایی ندارد، دربارهٔ به کیفر رساندن عموم آنانی که اهل فسادند، فرستاده شده. حالا از مشابه‌ترین افراد آن طایفه، در روم ایلی، حسن؛ و در شهرستان قوجه ایلی، مولانا محیی الدین؛ و در شهرستان حمید ایلی، مولانا حسن؛ و در قره‌دلو مولانا سفر (کذا)، و در شهرستان صاروخان، مولانا شمس الدین؛ و در شهرستان آیدین، مولانا ولی الدین؛ و در شهرستان تکه، مولانا محیی الدین؛ و در شهرستان قرمان، مولانا خیر الدین؛ و در شهرستان منتشا، مولانا ولی الدین؛ و در شهرستان علائی، مولانا قدری؛ و در گرمیان، مولانا سفر؛ و در شهرستان قراسی، مولانا محیی الدین؛ به درگاه معلائی من نوشته‌اند که اکثر به کار خودند و بر سر شغل خودند، به کسی ضرر و زیانی ندارند، با این حال بعضی اشقیای و جهله به نام سوخته سیاحت می‌کنند و با انجام فساد و شناعت کار به همه تسری می‌دهند، به این بهانه به ناحق چندین طلبه به قتل رسیده، به این عنوان که به کسانی که طایفه سوخته را دستگیر کنند، وعدهٔ مادی و زندگی داده شده است. حکام شهرستانها، صوباشیان و دیگران کسانی را که جرمی ندارند و به حال خودند، دستگیر می‌کنند و سرشان را می‌برند. اشقیای دیگر دستگیر نمی‌شوند و افراد مظلوم در وسط تلف می‌شوند، افراد و اقربای آنان را آواره نام می‌نهند و مردم عادی و متعارف و آن زمره از طایفه سوخته که به حال خودند جلای وطن می‌کنند و از تحصیل باز می‌مانند. مسلمانان از روی احتیاط اولاد خود را به مکتب نمی‌سپارند و این عمل موجب انقراض علم شده است. عرض شده که تعهد کرده‌اند اگر افراد خوب از طایفه مزبوره که کماکان بر سر شغل خویشند، و افرادی که جرمی دارند، جرم آنان تاکنون مورد عفو قرار گیرد، هر يك از شما که تقیب شود و دانشمند گردد، برای هر يك به عنوان جامه بها ۱۰۰۰ آقچه داده خواهد شد و اگر به نوبت در نقابت

ملازم شویم، هر کدام چنانکه باید همشهریان خود را در ضبط درمی آوریم، اگر یکی از همشهریان ما آنچه را که فساد شود، یازده همشهری متحد شده [اورا] به عمارتهای واقع در بلاد ثلاثه راه نمی دهیم و اهل فساد را می جوئیم و سعی و اقدام در تسلیم آن به عمل می آوریم، مرحمت مزید من در حق طایفه مزبوره به ظهور رسیده، جرایم آنان را تا غرة محرم الحرام سنه ۹۸۷ عفو کردم و نشان همایون دادم و فرمودم که بعدالایوم دوازده نفر طلبه مذکور نقیب شوند، هر يك، يك بار در سال به زادگاه خود بروند و بگردند، اشقیاء و اهل فساد و شناعت را از میان خود منع و دفع کنند، کسانی که به منع توجهی ندارند، و در دستگیری آنان امرای ایالات، والیان، زعما و ارباب تیمار و در صورت لزوم ایل آری، به نقیب مذکور چنانکه باید معاونت و مظاهرت کنند، اگر یکی از همشهریان نقبا بر سر فساد و شناعت باشد، یازده نقیب با همشهریان خود متحد شوند و مادام که اهل فساد را که در میان ایشان است، تسلیم نکنند، عمارات واقع در بلاد ثلاثه، سوخته هایی را که متعلق به آن همشهری است، راه ندهند. جرائمی که تا آن تاریخ مرتکب شده اند، مورد عفو واقع شده است. اگر بیایند از ضلالت خود توبه و استغفار کنند، در مورد کسانی که من بعد به حال خودند، برای خاطر جرایم سابق، به خود آنان و اقوام و اقربای آنان، طایفه اهل عرف و افراد امیر ایالت و دیگران دخالت و تعرض نکنند و به این عنوان که قبلاً درباره آنان احکام شریفه وارد شده است، آنان را رنجیده نکنند. حکام وقت کسانی را که چنین خیالی دارند، منع و دفع کنند. من بعد برخلاف امر من از تعرض به طایفه مزبوره شدیداً حذر کنند.

اما از طایفه مزبور نیز کسانی که به حال خود و روز و شب مشغول تحصیل باشند، ترضیع اوقات نکنند، کسانی را که در تحصیل کمالات از اقران خود ممتازند، عرض و اعلام کنند. مطابق استحقاق رعایت حال شود، اگر از شغل فراغت حاصل کردند و به زراعت و کسب پرداختند، نگویند که شما قبلاً از طایفه سوخته بودید و در کار اقوام و اقربای آنان دخالتی نشود. در مورد اصلاح حال طایفه مزبور بذل مقدور، و در آسوده حال بودن رعایا سعی نامحصور کنید. اگر محقق و مقرر شد که طبق تعهد ادای خدمت کرده اند، به هنگامی که فقیه شدند به مقتضای فرمان همایون من به هر يك ۱۰۰۰ آقچه جامه بها داده شود. و کسانی که در نوبت نقابت اند و بعد از این افراد باید به جای آنان گرفته شوند نیز از میان افرادی از طایفه مزبوره که در علم ممتازند، انتخاب شوند. آنان نیز به شرط آنکه بر وجه مشروح ادای خدمت کنند، اگر فقیه شوند، ۱۰۰۰ آقچه جامه بها داده شود، در هر نوبت به همین ترتیب ملازم نقابت شوند. و به احترام علم شریف، در اولین مباشرت در این خصوص، يك روز دوشنبه طایفه مزبوره جمع شوند و در عمایر عامره ضیافتی ترتیب داده شود، علاوه بر طعمه معتاده

معهوده، طعام وزرده و طعمهای دیگر پخته شود و با حضور حال و فراغ بال برای دوام دولت و اقبال و قوام سعادت و اجلال که فاتحهٔ دیباجهٔ اعمال است فی الغدو و الآصال ادعیهٔ اجابت مآل مداومت کنند و مشغول باشند.

رونوشتی از این نشان همایون را در محکمه‌های واقع در بلاد ثلاثه به دفتر اسناد بنویسند و عین نشان همایون را حفظ و به مضمون همایون آن عمل کنند و برای نقبایی که طالب آنند، رونوشت آن را خارج و امضا کنند و بدهند. فی ۲۸ محرم ۹۸۷ (۱۵۷۷).

يك رونوشت به بیگلربیگی آناطولی يك رونوشت به قاضی استانبول
يك رونوشت به قاضی یروسه يك رونوشت به قاضی ادرنه

۵۲

[دربارهٔ مجازات شیعیانی که با ایران مناسباتی دارند]

به قاضی آرتق آباد و قاضی زیله^۱ حکم می‌شود تو که قاضی آرتق آبادی، نامه فرستاده، صورت مجلس کرده‌ای و ارسال حکم همایون مرا در مورد افرادی که به رفض و الحاد مشهورند و با جانب بالا [ایران] معاملاتی دارند. خواستار شده‌ای که سرّاً و علانیه در مورد آنان تفحص کنی. به موجب امر شریف من به هنگام تفحص در قریه‌یی به نام عرب، شخصی به نام امیرعلی اوغلی منصور خلیفه، و از قریهٔ مزبور شاه‌علی بن مقصود، و شخصی به نام محمدبن قولی (قلی) را به محضر شرع شریف احضار کرده‌ای. به هنگام سؤال از مقصود مذکور، او جواب داد که افرادی به نامهای مقصود، اسماعیل، حسن و حسن خلیفه در منزل ما جمع شدند، هزار و پانصد سکه (فلوری) که از جانب بالا آمده بود، به شاه بنده، نوکر امیرعلی خلیفه تسلیم کردیم. بعلاوه در قصبه‌های بوزاق، توقات و آرتق آباد، سه هزار نفر آدم، سید خود را به شاه بندهٔ مزبور داده‌اند، او نیز با تغییر قیافه به جانب بالا رفته و از جانب بالا برای کسانی که به نام خلیفه خوانده شده‌اند، خفتان و شمشیر آورده است که باید در آق طاع^۲ اجتماع کنند. به هنگام سؤال از شاه‌علی و محمد مذکور، آنان به انکار پاسخ دادند. اهل قریه گفتند و شهادت دادند که از اقربای امیرعلی خلیفه در جانب بالاست و بر رفض و الحاد است. مقرر است که با جانب بالا معاملاتی دارند. حال فرمودم که به محض وصول این موضوع را بر مقتضای شرع شریف، مطابق حق تفتیش کرده ببینی اگر قضیه چنان است که

۱. زیله: قصبه‌یی در سیواس

۲. آق طاع: ظاهراً در اطراف سیواس واقع است.

عرض شده است، افرادی که رفض و الحادشان مثل آنان ثابت شده است بر مقتضای شرع قویم به کیفر برسانی و عمل به امر را عرض کنی. اما به این بهانه مسلمانان سنی مذهب را که به حال خودند، برخلاف شرع شریف، از تعدی و تجاوز و افراد ملحد و رافضی را از حمایت در جلب حذر کنی. از انجام عملی برخلاف شرع در حق کسی بغایت احتراز کن. فی ۲۸ شعبان المعظم ۹۸۷ (۱۵۷۹) (به نوکر قاضی داده شد).^۳

۵۳

[در باره مجازات قزلباشان آماسیه]

به قاضی آماسیه و امیر آماسیه و به قضات چوروم، زیله، ترحال، اسکلیب، عثمانجق، آرتق آباد، حسین آباد، گوکوش، اورته پاره، اینه بازاری، مجداوزی، قازآباد، قطار، قره حصار دمورلو، و حوسه حکم می شود که شنیده شده است در قصابات و روستاهای مذکور بعضی افراد طایفه ملحد و قزلباش هستند که چهار یار گزین - رضوان الله تعالی علیهم اجمعین - راسب و شتم می کنند، درباره مسلمانان علناً می گویند که یزید آمد و سخنان ناروا بر زبان می آورند، شبانه جمع می شوند، عورتها و دخترانشان را به مجالس خود می آورند، عورتها و دختران همدیگر را تصرف می کنند، صوم و صلوة نمی دانند، بر پسران خود نام ابوبکر و عثمان نمی نهند و در میان آنان افرادی به این اسامی وجود ندارد. ملحد بودن آنان ظاهر است، برای افرادی که میان آنان به نام خلیفه خوانده می شوند از شاه جانب بالا، چکمه و اسباب می آید که میان همدیگر دست به دست می گردانند و زیارت می کنند. از بین آنان جلال خلیفه و رسول خلیفه می گویند که روی در روی دین ایستاده اند. جمع شده اند می گویند و ما هم عمل می کنیم. به فتنه و فساد مباشرت می کنند و بالجمله از انجام افعالی قبیحه و اعمالی مخالف شرع شریف خالی نیستند. در این باب به مباشرت قدوة الامثال والاقران، احمد چاووش - زید قدره - از چاووشان درگاه معالی ما، احوال آنان باید تفتیش و بازبینی شود. امر کرده فرمودم که به محض وصول به مباشرت چاووش مشارالیه، احوال چنان کسانی را که بر آن اصل در قصابات شما هستند، تفتیش کرده ببینید آیا فی الواقع در قصابات و قرای مذکور و بر وجه مشروح آنچنان افرادی هستند و افعال مخالف با شرع

۳. در آق شهر هم بعضی افراد به همین اتهام مجازات شده اند.

شریف دارند، و حاشا در باره چهار یار گزین - رضوان الله تعالی علیهم اجمعین - زبان درازی می کنند. اگر بحسب الشرع در مواجهه و به گواهی افرادی غرض و معتمد علیه [این مسائل] ثابت و ظاهر شود، چنانکه جرم آنان ثابت و ظاهر شود، صورت جلسه کنی و ملحداتی آنچنان را محکم حیسب کنی و واقع را به عرض برسانی. بعد امر شریفم در باره هر کدام به هر وجه که صادر شود به موجب آن عمل کنی. اما به این بهانه کسانی را که به حال خودند با اخذ و جلب رنجیده و رمیده نکنی و از شهود دروغین و با اسناد جرم و تعصب از ظلم و تعدی به کسانی که به حال خودند، زیاده حذر کنی. فی ۲۸ ب ۹۹۲ (۱۵۸۳) (به حسن برادر چاووش مزبور داده شد).

۵۴

[در باره زاویه صاری صالتق]

به قاضی بابا حکم می شود که در قصبه مزبوره بر روی زمینهایی که جدم سلطان بایزیدخان به زاویه صاری صالتق بابا وقف کرده است، علاوه بر اینهایی که به هنگام اقتضا ساخته شده، بعضی افراد به این امید که صدقات مسلمین مختص به آنان است با بنای خلوتخانه و زاویه در اراضی اوقاف، کار را به جایی رسانده اند که برای درویشان مجاور که در تکیه مزبوره خدمت می کنند و همچنین برای کسانی که می آیند و می روند، جای اسکان نیست. به علت ضرورت و مضیقه مجاورانی هم که در تکیه بودند و خدمت می کرده اند پراکنده شده اند، و علاوه بر ضرر فراوان بر وقف، باید معلوم شود که زاویه و خلوتخانه که بعداً احداث شده بر اساس شرع است، ابراز فتوای شرعی شود و امر کردم که به موجب فتوی عمل شود.

فرمودم که به محض وصول بالذات به زاویه مزبوره بر وی، تفتیش کنی و به فتوای موجود در این باره نظر کنی و ببینی که بر وجه مشروح، مخالف وضع قدیمه، زاویه و خلوتخانه‌یی که بعداً روی زاویه خلوت مخالف وضع قدیمه بنا شده، ضرر و مضیقه‌یی ایجاد کرده است، به موجب شرع عمل کرده و موافق شرع ضرر و تعدی آن را دفع کنی. فی ۲ شعبان ۹۹۱ (۱۵۸۴) (به محمد نام صوفی داده شد).